

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام – ۶

نقد و بررسی واکنش خانواده محترم قدوسی



محسن کدیور

۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۱

خلاصه جلسه گذشته: (۱)

پنجمین سند مستقل عبارت تاریخی آقای طباطبایی «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» روایت محمد شجاعی زنجانی استاد اخلاق است که در جلسه خصوصی برای شاگردان خاصش نقل کرده است. شجاعی وکیل اول مردم زنجان در دوره اول مجلس شورای اسلامی بود که کمتر از دو ماه بعد از شروع به کار مجلس به شکل مشکوکی استعفا کرد و برای همیشه از سیاست کناره گرفت و به روش فرهنگ سازی اخلاقی استادش عمل کرد.

روایت محمدرضا حکیمی از آقای طباطبایی «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است» همچنان مرسل است و دلیل معتبری برای اینکه نقل مذکور را از عبدالباقی شنیده باشد به دست نیامد. حکیمی برای نخستین بار در سال ۱۳۹۰ در کتاب «عقلانیت جعفری» خود این عبارت را از آقای طباطبایی نقل کرده است.

آقای خمینی حوالی سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۳ در سنین چهل و یکی دو سالگی در نجف به ملاقات آقای قاضی رفته است. آقای قاضی در این ملاقات به آقای خمینی اعتنایی نکرده به احترامش برنخاسته است. با آمدن آقای خمینی، آقای قاضی بحث عرفانی خود را قطع می کند و با قرائت حکایتی در باره پادشاهی اشارات و تعریضاتی به آقای خمینی دارد که فتنه و امتحانی پیش می آید. حکایت و شرح آقای قاضی در تایید آقای خمینی نبوده است. اینکه عباس قوچانی مواجهه خاص آقای قاضی با خمینی در ابتدای قیام ۱۵ خرداد را بر آن قیام تطبیق کرده باشد بعید نیست. اما اینکه سرنوشت این قیام چه می شود مطلقا قابل انتساب به آقای قاضی نیست و روایت معتبری هم در تایید این اوضاع از عباس قوچانی در دست نیست. نقل سیدمحمدحسین حسینی طهرانی از این

واقعه اقرب به واقع است. چهار نقل دیگر (محمدعلی ناصری، سیداحمد نجفی، محمود هاتف قوچانی و حسنعلی نجابت) در موارد متعارض با روایت مذکور بی اعتبار هستند و قابل انتساب به آقای قاضی نیستند.

ترویج اینگونه نقلهای پرمسامحه و جعلی از ابزارهای استعمار حکومتهای دینی برای تحمیق توده‌های ناآگاه و ترویج قداستهای دروغین است.

عبدالباقی در پاسخ به پرسش هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۸۶: املاک پدرتان چه شد؟ پاسخ می دهد: «بخش قابل توجهی از آنها قبل از انقلاب با اصلاحات ارضی گرفته شد، و باقیمانده هم بعد از انقلاب به بهانه های مختلف از دست خانواده خارج کردند. چیزی باقی نمانده است که هزینه تصحیح و انتشار مجموعه آثار ایشان شود.»

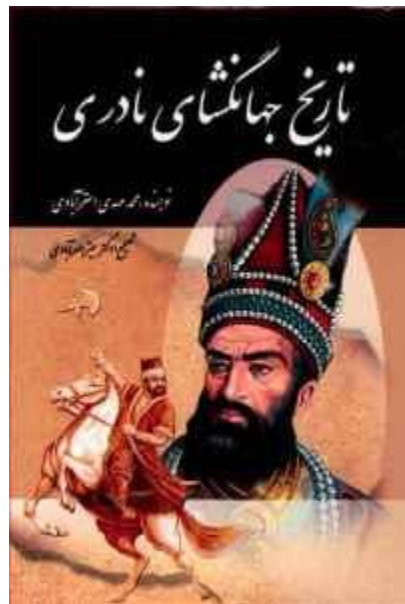
عبدالباقی نقل می کند: پدرم روزهای آخر فقط زیر لب زمزمه می کرد: «لا اله الا الله» و این بیت حافظ را می خواند و می گریست: کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش / کی روی؟ ره ز که پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟

مدتی این مثنوی تأخیر شد. (۲) در این فاصله درگیر کسالتی ناشناخته شدم که بحمدالله به خیر گذشت و بهبودی کامل دور نیست، ان شاءالله (۳) از ۱۱ اردیبهشت صفحه اینستاگرامم به تیرغیب! مبتلا و از دسترس خارج شد. پیگیر رفع مشکل هستم و هر زمان دستگیرم شد چه خبر شده اطلاع رسانی خواهم کرد. (۴) این گفتار علاوه بر یوتیوب خودم از اینستاگرام دوستان سپاس پخش زنده می شود. (۵) از محبت آنها تشکر می کنم. بحث امروز دو بخش دارد، بخش اول مقدماتی و تکمیل مباحث گذشته است. بخش دوم نقد و بررسی واکنش خانواده محترم قدوسی است.

بخش اول. مباحث مقدماتی

این بخش شامل سه بحث به شرح ذیل است: تازه هایی درباره ملاقات خمینی با آقای قاضی، روایت عبدالله انوار از آقای طباطبایی و عبارت مشهورش، و روایت مصباح یزدی از مواضع استادش در پشتیبانی از انقلاب.

بحث اول. تازه هایی درباره ملاقات خمینی با آقای قاضی



این بحث شامل سه نکته تازه است: زمان دقیق سفر آقای خمینی به نجف، کتابی که آقای قاضی دستور داد با آمدن خمینی خوانده شود، و اقتباس از ملاقاتهای نراقی و بحر العلوم.

اول. زمان دقیق سفر آقای خمینی به نجف

زمان دقیق سفر آقای خمینی به نجف که در آن به ملاقات آقا سید علی قاضی طباطبایی رفته سال ۱۳۲۲ بوده است. در تحقیقات قبلی به حوالی سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۳ رسیده بودم. (۶) آقای خمینی در آن زمان چهل و یک ساله بوده است. نصرت الله امینی در تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد چنین گفته است:

«در سال ۱۳۲۲ یادم هست که من از طرف دیوان کیفر و بازرسی کل کشور یک مأموریتی در خوزستان داشتم. روزی که من از محلی که بودم آمدم بروم به دادگستری دیدم کنار شط کارون، عبایی روی زمین افتاده و دو نفر آن جا هستند خوب نگاه کردم دیدم که حاج آقا روح‌الله [خمینی] هستند. آن وقت ما به ایشان حاج‌آقا روح‌الله می‌گفتم. رفتم جلو و سلام کردم دیدم ایشان هستند با آقا شیخ محمدعلی ادیب تهرانی (۷) که یکی از ادباء بود و معروف بود که استاد ادب ایشان هستند با هم خیلی مأنوس بودند. ما هم معانقه‌ای کردیم، [پرسیدم]: آقا این جا چی؟ گفتند بله من دیشب از عتبات آمدم با چیز هم آمدم این جا، هیچ کجا جا گیر نیامد و همین جا خوابیدیم. بعد بنده ایشان را بردم در اطاقی که بودیم نشستیم، گفتند اولین سؤال این بود که شعر تازه چی داری؟ ... اتفاقاً آن سفر از عتبات هم همان جور که خودشان فرموده بودند.» (۸)

راوی قضیه نصرت الله امینی (۱۳۸۸-۱۲۹۴)، از دوستان همشهری آقای خمینی، رئیس بازرسی دفتر دکتر محمد مصدق، مدتی شهردار تهران، پس از کودتای ۲۸ مرداد وکیل دکتر مصدق، و پس از انقلاب استاندار فارس در زمان دولت موقت مهندس مهدی بازرگان بوده است.

نکته دوم. کتابی که آقای قاضی دستور داد با آمدن خمینی خوانده شود

الف. «در داستان ملاقات آقای خمینی با مرحوم قاضی (رحمة الله علیه) مرحوم [عباس] قوچانی حکایتی را از کتابی می‌خوانند. آن حکایتی که مرحوم [سیدعلی] قاضی به آقای قوچانی گفتند بخوان و در آن مجلس آقای خمینی بودند، کدام حکایت بوده است و آن کتاب چه کتابی بوده است؟ پاسخ: هو العلیم. حکایت مربوط به نادرشاه [افشار] بوده است.» مطلب فوق در وبسایت مرحوم سیدمحمد محسن حسینی طهرانی (تاریخ تولد ۲۳ خرداد ۱۳۳۴، تاریخ وفات: ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۸) فرزند سید محمدحسین حسینی طهرانی (۱۳۷۴-۱۳۰۵) صاحب مهر تابان آمده است. (۹)

ب. نامبرده این را از کجا فهمیده است؟ آیا از پدرش شنیده است؟ چرا پدرش این نکته را در نقل خود از شیخ عباس قوچانی از قلم انداخته بود؟ آیا این نقل موثق است؟ نمی دانم.

پ. نادرشاه افشار (۱۱۶۰-۱۱۰۰) بنیانگذار سلسله افشاریه بوده است. از اقدامات اوست: سرکوب افغانه، بیرون راندن عثمانی و روسیه از کشور و تجدید استقلال ایران، فتح دهلی و ترکستان. او را آخرین فاتح بزرگ آسیای میانه می دانند.

ت. آن کتاب کدام کتاب بوده است؟ «احتمالا» جهانگشای نادری (تاریخ نادری) یا دره نادره نوشته میرزا محمد مهدی استرآبادی (متوفای ۱۱۷۵ تا ۱۱۸۰) منشی نادرشاه حاوی جزئیات جنگهای نادر و لشکرکشیهای تنبیهی به شیوه خوشایند نادرشاه بوده است.

ث. به نظر نمی رسد که کتاب و شاه در اشارات آقای قاضی موضوعیت داشته، بلکه طریقت به شاهی و قدرت سیاسی و نظامی داشته است تا به مهمان تازه وارد بفهماند او از سنخ عارفان نیست، از سنخ شاهان و صاحبان قدرت سیاسی خواهد بود. والله عالم.

نکته سوم. اقتباس از ملاقاتهای نراقی و بحرالعلوم

هیچ مدرکی در دست نیست که آقای خمینی غیر از این ملاقات با آقای قاضی ملاقات دیگری با ایشان داشته باشد. ظاهرا روایت سید حسن خمینی مبنی بر روایت دوم جدش با آقای قاضی و تحویل گرفته شدن ایشان توسط آقای قاضی در ملاقات دوم (۱۰) اقتباس از ملاقاتهای ملامهدی نراقی (۱۲۰۹-۱۱۲۸) صاحب جامع السعادات با سید مهدی بحرالعلوم (۱۲۱۲-۱۱۵۵) است. گفته شده است مرحوم «بحر العلوم» بعد از مطالعه کتاب «جامع السعادات» دوست داشت مولف کتاب را ملاقات کند. در سفری که مرحوم «نراقی» به عتبات داشت به دیدن بحرالعلوم رفت ولی ایشان با او بسیار سرد برخورد کردند و در دیدار دوم هم این سردی ادامه داشت. وقتی در

مرتبه سوم نراقی برای خدا حافظی به خانه بحرالعلوم رفت ایشان به استقبال نراقی آمد و به وی احترام بسیار کرد و به او گفت می خواستم ببینم به آنچه در کتاب خود نوشته ای عامل هستی یا نه. (۱۱)

نقد و بررسی: اما این داستان هیچ اعتبار و سندیتی ندارد، تا بر اساس آن ملاقات ثانوی برای آقای خمینی ابداع شود.

بحث دوم. روایت عبدالله انوار از آقای طباطبایی و عبارت مشهورش



سید عبدالله انوار (زاده ۱۳۰۳) نویسنده، مترجم، فهرست‌نویس، کتاب‌شناس، فرهنگ‌پژوه، نسخه‌پرداز و ریاضی‌دان معاصر ایرانی است. از جمله کارهای اوست تصحیح جهانگشای نادری.

او در سال ۱۳۹۷ نقل می کند که با آقای طباطبایی ملاقات کرده و او را مرد خدا یافته است. محل ملاقات انجمن حکمت و فلسفه بوده است. در یک بعد از ظهر پنجشنبه دو دختر آمریکایی می خواستند اشکالات فلسفی خود را از ایشان بپرسند. یکی از آنها دکترای فلسفه داشت. دخترها لباس رکابی تنشان بود. انوار مترجم گفتگوشان با آقای طباطبایی می شود. انوار کتش را به یکی از دختران می دهد تا خودش را بپوشاند و به او تذکر می دهد که او دارد با یک قدیس صحبت می کند. دختر عذرخواهی می کند. آقای طباطبایی به انوار می گوید بگذار هر

جوری هست باشد و سوالش را بپرسد. انوار می گوید بقدری من از اخلاق اینشان خوشم آمد که نگو. بسیار آدم شریفی بود. او یگانه کسی بود که گفت: یگانه شهید این انقلاب اسلام است. وقتی به او گفته بودند این همه جوان در جنگ با عراق شهید شده گفته بود: نه آقا یکی بیشتر شهید نشده و آن اسلام بوده است. (۱۲)

با توجه به اینکه تاریخ تاسیس انجمن حکمت و فلسفه ۱۳۵۳ بوده، تاریخ این ملاقات بین سالهای ۵۴ تا ۵۶ باید بوده باشد. انوار این عبارت تاریخی را شخصا از آقای طباطبایی شنیده اما برایش محرز است که آقای طباطبایی چنین نظری داشته است. نقل انوار همانند نقل محمدرضا حکیمی از نقلهای مرسل این عبارت تاریخی است.

بحث سوم. روایت مصباح یزدی از مواضع استادش در پشتیبانی از انقلاب

الف. نقل قول محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۹۹-۱۳۱۳)

«ایشان موقعی مسئله حکومت اسلامی را مطرح کرد که هیچکس احتمال نمی داد در همین نزدیکیها نظام اسلامی تشکیل گردد. مطلبی که علامه درباره حکومت و زعامت روحانیت و شیعه نگاشت و نکته های جالب و دلایل متقنی که در این زمینه ارائه دادند پایه بسیاری از مباحثی است که باید درباره حکومت و سیاست در اسلام مطرح کنیم. ... آیا برخی از سخنان و نوشته های ایشان محصول فکر خودشان بود یا با امور غیبی ارتباط داشت؟ ... در آن دوران طرح آن مسائل و افکار مقدمه ای برای پرورش اندیشه هایی بود که در پیدایش حکومت اسلامی نقش مؤثری را عهده دار شدند.» (۱۳)

«علامه طباطبایی در مسائل انقلاب اسلامی هم نقش مهمی داشته است... ایشان در تقویت بعد فرهنگی انقلاب بسیار تاثیرگذار بوده است. شاهدش این است که بسیاری از مسئولین بزرگ نظام جمهوری اسلامی ایران از شاگردان ایشان هستند و از افکار ایشان الهام گرفته اند. آن زمانی که کمتر صحبتی از حکومت اسلامی به میان می آمد مرحوم علامه هم در اثر سترگ خود یعنی المیزان و نیز در برخی آثار دیگرش این موضوع مهم را مطرح کرد و مقالاتی به قلم ایشان در سالهای اختناق سیاسی رژیم پهلوی درباره زعامت و رهبری منتشر شد که برای

تبیین مبانی نظام اسلامی از منابع ارزشمند به شمار می روند. تاثیری که وی در فراهم نمودن زمینه فرهنگی انقلاب داشتند چشمگیر و غیرقابل انکار است. ... آن مفسر عالیقدر در دو عرصه در پیشرفت انقلاب اسلامی مؤثر بوده است یکی مشارکت در جلسات مشورتی با علما، اساتید و مراجع و انتشار اعلامیه و دیگری تبیین مبانی فکری انقلاب چه در درسهایشان و چه در کتابهایشان.» (۱۴)

ب. نقد و بررسی

سیمایی که مصباح یزدی از نسبت آقای طباطبایی و انقلاب و نظام ترسیم می کند همان سیمایی است که بیش از چهار دهه است به شکل رسمی تبلیغ می شود. در این سیما آقای طباطبایی از دو طریق زمینه گستر و پشتیبان انقلاب و نظام معرفی می شود، یکی از طریق تدریس، تربیت شاگرد و آثار قلمی و دیگری مشارکت در جلسات مشورتی بزرگان حوزه اوایل دهه چهل. طریق دوم که کاملاً خلاف واقع است، زیرا از ایشان همچنان که گذشت (۱۵) یک اعلامیه مشترک بیشتر در دست نیست. ایشان غیر از همین اعلامیه و احتمالاً مشارکت در بحث‌های مقدماتی آن در هیچ اقدام دیگری که حمایت از انقلاب ۵۷ باشد شرکت نکرده است. هر که سندی در این زمینه دارد ارائه کند. با یک تک امضا کسی حامی انقلاب محسوب نمی شود. آن اعلامیه هم به مواضع کاملاً سنتی ایشان در حقوق زنان برمی گردد نه چیز دیگر.

اما طریق دیگر: ایشان در زمره قوی ترین فعالان نقد مادیگری (مارکسیسم) در حوزه های علمیه شیعی محسوب می شود. بالاتر از آن آثار ایشان رویکردی عقلانی به معارف اسلامی است. مسلماً آقای طباطبایی موفق ترین متفکر مسلمان معاصر حداقل در حوزه شیعی در این زمینه است. اما اینکه تفکر ایشان تلازمی با انقلاب یا نظام برسر کار آمده بعد از آن داشته است قابل مناقشه است. خود او نه انقلابی بود نه طرفدار جمهوری اسلامی. اینکه برخی شاگردان ایشان که شاگرد آقای خمینی هم بودند و در نظام صاحب مقام شدند یا مدافع انقلاب و نظام از آب درآمدند این معلول دروس و آثار ایشان نبوده است، گرایش این دسته از شاگردان مشترک به سمت آقای خمینی و دستاورد سیاسی اجتماعی وی باید ارزیابی شود. این مغالطه محض است که گرایش این شاگردان

مشترک به پای آقای طباطبایی نوشته شود. مغالطه ای که به شکل مکرر از بلندگوهای جمهوری اسلامی تبلیغ شده و می شود.

اما اینکه آقای طباطبایی (یا حداقل نظر نهایی ایشان) حکومت اسلامی یا ولایت فقیه بوده است در گفتاری مستقل به آن خواهم پرداخت و از آثار مختلف ایشان اعم از المیزان و مقالات فارسی ایشان در مقاطع مختلف استفاده کرده فلسفه سیاسی ایشان را بی طرفانه تحلیل انتقادی خواهم نمود.

بخش دوم. نقد و بررسی واکنش خانواده قدوسی

این بخش شامل سه فصل است. در فصل اول درباره گفتگوی خصوصی با دوست محترم آقای محمدحسین قدوسی توضیح می دهم. فصل دوم به نقد و بررسی مقاله آقای قدوسی تحت عنوان «مروری بر مواضع سیاسی علامه طباطبایی» اختصاص دارد. در فصل سوم اطلاعاتی سرکار خانم نجم السادات طباطبایی (قدوسی) با عنوان «تذکراتی برای اطلاع عموم» نقد و بررسی خواهد شد. هر فصل دربردارنده چند بحث است. در مجموع این بخش شامل ده بحث (با شماره مسلسل) است.

فصل اول. بحث طلبگی با یک دوست



این فصل شامل چهار بحث به شرح ذیل است: تاریخچه گفتگوهای دوستانه اخیر، مباحثه درباره جزئیات مضر! در گفتگوی خصوصی، پیشینه اطلاعیه خانم قدوسی، و اتکا به مدارک خصوصی در نقد شواهد عمومی.

بحث اول. تاریخچه گفتگوهای دوستانه اخیر

الف. در نخستین قسمت این سلسله گفتارها در آذر ۱۴۰۰ در بحثی با عنوان «تکذیب خانواده قدوسی» گفته بودم: «با توجه به سوابق دیرینه دوستی با وی من بدون هیچ پیش شرطی حاضرم در گفتگوی رو در رو (البته مجازی!) با او شرکت کنم تا نکات ابهام احتمالی از این قضیه برای ایشان و خانواده محترمشان رفع شود.» (۱۶) در چهارمین قسمت این سلسله گفتارها در بهمن ۱۴۰۰ بحثی داشتم با عنوان «روایت محمدحسین قدوسی از آراء سیاسی پدر بزرگ مادریش» که به تحلیل سخنان کوتاه مورخ ۲۳ آبان ۱۳۹۶ وی در باشگاه اندیشه اختصاص داشت که تازه به دستم رسیده بود.

از پنج نکته ای که وی در آن جلسه ابراز کرده بود با چهار نکته اش همدل بودم و در نکته پنجم که درباره عدم امکان صدور عبارت «نخستین شهید این انقلاب اسلام بود» از مرحوم آقای طباطبایی با وی اختلاف نظر داشتم. آن گفتار با این عبارت به پایان رسید: «آقای قدوسی و مادرشان نهایتاً تحلیل می فرمایند که علامه طباطبایی نمی تواند چنین گفته باشد. من چهار سند موثق ارائه کرده ام [تا آن زمان، در جلسه پنجم به پنج سند رسید] که ایشان چنین گفته است. به لحاظ موازین اصولی، شرعی، حقوقی، و اخلاقی ادعای ایشان و سرکار مادرشان مسموع نیست. اینجانب حاضرم بدون هیچ پیش شرطی در هر جلسه ای با دوست گرامی به شکل زنده گفتگو کنم. شبکه های اجتماعی من می تواند میزبان ایشان باشد. این دعوت عمومی به گفتگوست. به شکل خصوصی هم از ایشان دعوت خواهم کرد.» (۱۷)

ب. سه روز بعد از این گفتار در واتس اپ پیامی گذاشتم و خواستار تجدید عهد مودت شدم. ایشان کسالت داشت و با اظهار محبت گفتگو را موقوف به بعد از بهبودی کرد. بالاخره ما در تاریخ ۱۳ اسفند ۱۴۰۰ بعد از

چهارده پانزده سال با هم گفتگو کردیم، آن هم گفتگوی تصویری بسیار دوستانه، صمیمانه و تجدید خاطرات خوش خانوادگی. اواخر گفتگو من از او پرسیدم آیا از گفتارهای «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام» اطلاعی دارد؟ گفت بله و همه را با دقت دنبال کرده است. من دعوت به گفتگو را تکرار کردم. گفت نقد و نظرم را خواهم نوشت و خواهم فرستاد. من هم استقبال کردم. بالاخره کمتر از دو ماه بعد یعنی در تاریخ ۳ اردیبهشت ۱۴۰۱ ایشان دو متن در اختیار من گذاشت یکی همین مقاله «مروری بر مواضع سیاسی علامه طباطبایی» و دیگری با عنوان «تذکرات خصوصی» که نکته اخیر آن پیام صوتی ایشان بود.

ج. بعد از خواندن و شنیدن تذکرات، به شکل مکتوب پیام خصوصی ایشان را پاسخ دادم و برای رفع پاره ای ابهامات از وی خواستم با هم گفتگوی دیگری داشته باشیم. ایشان در تاریخ ۱۶ اردیبهشت دو متن کوتاه دیگر در اختیارم گذاشت یکی «تذکراتی برای اطلاع عموم» از سوی مادرشان و دیگر یادداشتی خصوصی برای من. فردای آن روز ما به مدت دو ساعت گفتگویی صریح و البته بسیار دوستانه و صمیمی با هم داشتیم در همان واتس اپ و به شکل تصویری. قرار شد ایشان مقاله خود و یادداشت مادرش را در باشگاه اندیشه منتشر کند و من به نقل باشگاه آن را در وبسایت خود منتشر نمایم. ایشان فردای گفتگو هر دو مطلب را با مقدمه ای در باشگاه اندیشه منتشر کرد. ساعتی بعد هر دو مطلب همراه با مقدمه وی عینا در شبکه های اجتماعی اینجانب منتشر شد بدون مقدمه و حاشیه (۱۸). وعده دادم نقد و بررسی خود را مستقل و مجزا در قالب گفتار ششم سلسله مباحث «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام» مطرح خواهم کرد، که این گفتار وفا به همان عهد است.

د. آنچه ایشان در مقدمه خود نوشته را کاملا تایید می کنم. ما با هم مباحثه طلبگی کردیم. به سخنان هم با دقت و احترام گوش کردیم. در حرف همدیگر نپزیدیم. کوشش کردیم همدلانه موضع طرف مقابل را بفهمیم. برای ابطال نظر یکدیگر مؤدبانه استدلال کردیم. مواضع اختلاف نظر یا به اصطلاح محل نزاع به دقت تحریر شد. در انتها نیز برخی نکات حل نشده باقی ماند، اما فکر می کنم حرف همدیگر را بهتر فهمیدیم. دوستی مان هم تعمیق شد. معلوم شد برای دوستی لازم نیست عین هم فکر کنیم. می شود با سعه صدر و احترام متقابل با هم اختلاف نظر

هم داشته باشیم. همانطور که ایشان در مقدمه خود نوشته، ای کاش این شیوه حسنه که تعلیم دین ماست سنت رایج جامعه ما شود و با گفتگو با هم دوستانه تر برخورد کنیم. خوشحالم که دیانت و اخلاق آقای طباطبایی را در بازماندگانش در عمل مشاهده کردم، هم در نامه فرزند ایشان و هم در نوشته و گفتگوی نوه آن مرحوم. بحث و اختلاف علمی هم به جای خود محفوظ است.

بحث دوم. مباحثه درباره جزئیات مضر! در گفتگوی خصوصی

الف. دوست محترم دعوت مرا به گفتگو تجزیه و محدود کرد. اعلام کرد که «در مورد کلیات فکری، سیاسی و اجتماعی علامه آماده گفتگو البته صرفا به شکل کتبی است، و هیچ حدی برای ان قائل نیست»، اما «مناظره در مورد حوادث و جزئیات و مانند آن را کاملا مضر و نادرست می داند، به بحث در مورد حوادث و جزئیات و تکه های خاص زندگی علامه و هر انسان دیگری به هیچ صورت اعتقاد ندارد، و اصلا مایل به شرکت در آن نیست.»

ب. پاسخ مختصر من این بود: کلیات فکری تخصصا از بحث سلسله گفتارهای «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام» خارج است، به علاوه در مباحث فکری و کلی بازماندگان یک عالم بر دیگران امتیازی ندارند. آنچه اعضای خانواده عالم در آن ارزش افزوده ای دارند جزئیاتی است که از آن عالم شاهد بوده اند، جزئیاتی که از دیگران مخفی بوده است. این جزئیات تاریخی را هم دوست گرامی با صراحت بی ارزش، «مضر و نادرست» دانسته است!

ج. اتفاقا بحث دقیقا در برخی جزئیات است که با روش علمی یعنی روش تاریخی انتقادی شایسته است مورد مذاقه قرار گیرد. بنابراین دوست گرامی عملا «گفتگوی عمومی زنده» در جزئیات تاریخی را نپذیرفت، «گفتگوی عمومی مرده و کتبی» هم در این حوزه قبول نکرد. البته در «گفتگوی خصوصی» کمی تا قسمتی در این جزئیات مضر! بحث کردیم. جزئیات مورد اشاره بخشی از تاریخ معاصر ماست. امری خصوصی و شخصی نیست. دوست محترم می تواند اطلاعاتش را به هر دلیلی مخفی و جامعه را از آنها محروم کند، من نیز وظیفه اخلاقی، دینی و

ملی خود می دانم این جزئیات را با رعایت موازین علمی بعد از نقادی و راست آزمایی برای اطلاع عموم منتشر کنم.

د. در مورد مطالب خصوصی، به دوست محترم یادآور شدم «ترجیح می دهم که این نکات را نیز در همان مکتوب عمومی مرقوم فرموده بودید. اما حتی الامکان مطابق نظر شما عمل می شود. موارد مستثنی را نیز صریحا عرض می کنم.» در ادامه گفتگوی خصوصی ایشان متقاعد شد که برخی موارد را از منع انتشار معاف کند. به دو مورد ظاهرا مجاز در بحثهای بعدی همین فصل اشاره می کنم.

بحث سوم. پیشینه اطلاعیه خانم قدوسی

الف. اشکال من این بود «مطلبی به نام سرکار مادرتان منتشر شده است. از جانب ایشان یا شما هم تا کنون علنا تکذیب نشده است. حالا خصوصی می فرمایید: ایشان نفرموده اند!» ایشان در پیام صوتی گفته بود: «مادرم هرگز هیچ موضع تندی علیه شما بلکه هیچکس دیگر نگرفته است. من تا کنون مصاحبه ایشان درباره شما را ندیده ام و علیرغم گشتن پیدا نکرده ام. شخصا هم از ایشان سوال کرده ام و ایشان انکار کرده است. اگر هم ایشان چنین موضعی علیه شما گرفته بودند حتما من مطلع می شدم. نقل دیگران از ایشان هم قابل اتکا نیست. ایشان در این چهل سال بیش از یکصد مصاحبه درباره پدرشان کرده اند، اما اهل روزنامه خواندن نیستند، نمی دانند مصاحبه گران از قول ایشان چه نوشته اند و مراقبتی هم در این زمینه ندارند.»

ب. به دوست محترم پاسخ دادم: در مصاحبه های سرکار مادرتان حداقل دو بار با اسم به این بنده اشاره شده و خصوصا در یکی بیانات تندی علیه من صورت گرفته است. لینک آنها را هم گذاشتم. از اینکه دوست گرامی از آن بی اطلاع بوده و در جستجو هم آنها را نیافته اظهار تعجب کردم. نوشتم: «اگر ایشان منکر اظهار این بیانات تند علیه من هستند، آیا حاضر هستند این اظهارات را تکذیب بفرمایند؟ یا آیا شما حاضر هستید این اظهارات تند را از جانب ایشان تکذیب بفرمایید؟ اگر پاسخ منفی است با عرض معذرت تکذیب خصوصی مسموع نیست. به شکل

علنی آبروی مومنی برده شده و به دروغگویی متهم شده، آیا شرعا و اخلاقا مسئولیتی متوجه سرکار مادر تان و شما در قبال دوست قدیمی تان نبوده و نیست؟!

فرض می کنیم سرکار مادر تان از مصاحبه ای که با تیترو موهن «ادعاهای کدیور صحت ندارد» در پرتیراژترین رسانه کشور - خبرگزاری فارس - منتشر شده خبر ندارد، ادعای بی اطلاعی دوست گرامی من و فرزند ایشان چقدر موجه است؟! بسیار خوب، تا کنون بی اطلاع بوده اید، الان که مطلع شده اید اخلاقا و شرعا مسئولیتی متوجه شما نیست؟ اینکه ایشان مراقب نیستند که مصاحبه گران از زبان ایشان چه نوشته اند مجوز دروغ پردازی رسانه های حکومتی از زبان ایشان است. آیا فرزندان ایشان خصوصا دوست گرامی من و فرزند ارشد ایشان مسئولیت شرعی و اخلاقی در این زمینه ندارد؟!»

ج. دوست محترم در بخش دوم فایل صوتی خصوصی خود گفته بود: «علامه از مرگ پدرم اطلاع نداشته است. مادرم از فاتحه پدرم مستقیما به عیادت پدرش در بیمارستان قلب رفته بود. ایشان خودشان این مطلب را برای من نقل کرده است. مادرم دو ماه آخر حیات پدرش از نزدیک در جریان بوده است. امکان ندارد کسی به مناسبت فوت پدرم به علامه تسلیت گفته باشد.»

در پاسخ، بخشهایی از مصاحبه مادر ایشان را شاهد آوردم که آقای طباطبایی از مرگ دامادش مطلع شده بود و توصیه هایی به همسر و دخترش کرده بود، هر چند آنها این خبر را به ایشان نداده بودند. این احتمال منتهی نیست که مادر تان از مجلس هفتم پدر تان به عیادت پدرش در بیمارستان قلب رفته باشد. در این صورت اینکه آقای طباطبایی اواخر شهریور ۱۳۶۰ از دماوند به بیمارستان قلب در تهران منتقل شده باشد با محاسبه من سازگار است و احتمال اینکه در این فاصله یعنی ده روز بعد از ترور پدر تان دوستان ایشان برای تسلیت به دماوند رفته باشند معقول و ممکن است.

د. دوست گرامی پاسخهای مرا به رؤیت مادرش رسانده بود و ایشان اطلاعیه «تذکراتی برای اطلاع عموم» را توسط فرزندشان برای من فرستادند که در حقیقت پاسخ به عرایض من بود. در فصل سوم به شکل مستند و مشروح به بررسی مفاد این اطلاعیه خواهم پرداخت.

بحث چهارم. اتکا به مدارک خصوصی در نقد شواهد عمومی

الف. در گفتگوی شفاهی دوم من و دوست محترم ایشان کوشیدند شواهد پنج‌گانه مرا در صدور عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» از علامه تضعیف کنند یا حداقل مرا به این نتیجه برسانند که این شواهد مبتلا به معارض است و «اذا تعارضا تساقطا» (چون ادله تعارض کردند ساقط می شوند) و نوبت به اجرای اصل می رسد و اصل این است که علامه درباره اولین شهید انقلاب که اسلام باشد چیزی نگفته است. بیشترین گفتگوی ما درباره نقل ذوالمجدد در تسلیت دماوند بود. ایشان چه در این مورد، چه در مورد نقل از مرحوم عبدالباقی (۱۹) به مدارکی خصوصی استناد کردند. از ایشان خواهش کردم این مدارک را صرفا برای رؤیت و راست آزمایی بدون حق انتشار در اختیار من بگذارند. حاضر نشد و عذر آورد. گفتم بدون دسترسی به منابع ادعایی شواهد من به قوت خود باقی هستند.

ب. از خانواده ذوالمجدد نقل شد که او همواره ملاقاتهای خود با علامه را به اطلاع خانواده اش می رسانده و حداقل در شش ماه آخر زندگی علامه به ملاقات ایشان نرفته بود. گفتم دو راوی روایت مرحوم ذوالمجدد آقایان علی وکیل و سید مصطفی محقق داماد خوشبختانه زنده اند. من روایت ذوالمجدد را از ایشان نقل کرده ام. اگر چنین مجلس تسلیتی نبوده یکی از طرفین نقلش خلاف واقع است، یا آنچه شما و مادران ادعا می کنید نادرست است، یا آنچه این دو راوی نقل کرده اند کذب است. دوست گرامی آقای علی وکیل را نمی شناخت، اما دکتر سید مصطفی محقق داماد را به خوبی می شناخت. به دوست محترم گفتم: «ما هر دو ناقل هستیم و شاهد مستقیم نبوده ایم. در قضیه تسلیت ذوالمجدد در دماوند من منبعم را دقیق معرفی کرده ام: دکتر سید مصطفی محقق داماد.

آیا فکر می کنید ایشان مرا سر کار گذاشته است؟!»

ج. ای کاش دوست گرامی به جای گفتگوی خصوصی به گفتگوی عمومی با اینجانب تن می داد، یا حداقل در ملاقات با دو راوی تسلیت ذوالمجد رو در رو زوایای قضیه را می کاوید، و دو راوی را متقاعد می کرد که خلاف می گویند، یا خود متقاعد می شد به خطا می رود. نکات دیگری درباره این تسلیت هست که در فصل سوم (بحث دهم) به آن خواهیم پرداخت. در اینجا به همین مختصر اکتفا می کنم و به نقد و بررسی متون مکتوب دوست گرامی و مادر محترمشان می پردازم.

فصل دوم. نقد و بررسی پاسخ دوست محترم



این فصل به نقد و بررسی پاسخ دوست گرامی محمدحسین قدوسی تحت عنوان «مروری بر مواضع سیاسی علامه طباطبایی» اختصاص دارد و شامل سه بحث به شرح ذیل است: بی اعتباری کلیه نقلها درباره علامه به استثنای نقل خانواده قدوسی!؛ روش منحصر بفرد علامه طباطبایی کلید حل همه مشکلات عالم و آدم! و مناسبات خمینی طباطبایی.

بحث پنجم. بی اعتباری کلیه نقلها درباره علامه به استثنای نقل خانواده قدوسی!

این بحث شامل شش نکته است. هر نکته خلاصه مطلبی از مقاله دوست گرامی است. در ذیل هر نکته نقد و بررسی خود را ارائه کرده ام:

نکته یک. سه جریان درباره علامه سخن گفته اند: جریان رسمی تند انقلابی، جریان مقابل [مخالف نظام]، و جریانی که ایشان آنرا مستقل و مجزا از دو جریان یادشده ترسیم می کند. دو جریان نخست علامه را به نفع خود تفسیر و نقل می کنند. در انتساب اقوال مختلف به علامه هیچ نقلی از سوی جریانهای اول و دوم قابل اعتماد نیست.

نقد و بررسی: اولاً اینکه بسیاری از نقلها در مورد آقای طباطبایی فاقد اعتبار است سخن درستی است. اما به چه دلیل نقلهای جریان سوم را باید بدون تحقیق و راست آزمایی پذیرفت؟! دلیلی اقامه نشده است. ثانیاً هر امر منسوب به هر شخصیتی از جمله آقای طباطبایی ابرازشده از سوی هر یک از جریانهای سه گانه باید با موازین تاریخی انتقادی سنجیده شود، اگر سازگار با آن موازین و قرائن صدق بود در حد «یک نقل تاریخی ظنی قابل اطمینان» پذیرفته می شود، در غیراین صورت - ناقل هر که می خواهد باشد، حتی از جریان سوم - پذیرفته نیست.

نکته دو. جریان سوم (که علامه را مستقل و مجزا از دو جریان دیگری ترسیم می کند) توسط ایشان و خانواده محترمشان معرفی می شود. این جریان از سوی دو جریان دیگر تحت فشار بوده است. به عنوان نمونه جریان تند انقلابی ایشان را در واکنش سنجیده‌شان در سال ۱۳۹۵ نسبت به اینجانب تحت فشار قرار داد. جریان مقابل [مخالف نظام] هم خانواده قدوسی را با عنوان «جناح حکومتی خاندان علامه» معرفی کرده اند.

نقد و بررسی: الف. در اینکه دوست گرامی در حد اطلاع من خود را از جریان ولایی تند انقلابی رسمی و نیز جریان مخالف انقلاب و نظام دور نگاه داشته، حرف درستی است. در نقد سال ۱۳۹۵ ایشان اینکه ناقل عبارت

مشهور منتسب به علامه برای من بوده باشد را انکار کرد در عین اینکه وثاقت و دیانت مرا زیر سوال نبرد. (۲۰) در تحقیق عمیق تر اعلام کردم که ناقل عبارت مذکور دکتر محقق داماد بوده و من به خطا آن را به دوست گرامی نسبت داده بودم و از وی علنا عذرخواهی کردم. (۲۱) دوست گرامی با جریان رسمی در حمله به اینجانب (چه در سال ۹۵ چه بعد از آن) مطلقاً همراهی نکرده است، و انصاف و جوانمردی ایشان قابل تقدیر است. (۲۲)

ب. احتمالاً مراد از جریان مخالف نظام که خانواده قدوسی را با عنوان «جناح حکومتی خاندان علامه» معرفی کرده من باشم. (۲۳) البته من حساب دوست محترم را از مادرش جدا کرده بودم و انتساب مذکور مبتنی بر مصاحبه های سرکار خانم قدوسی با خبرگزاری های فارس، تسنیم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و مشابه آنها بوده است. (۲۴) آن اظهارات با نسبت مذکور متناسب بوده است. اکنون به درخواست من ایشان آن اظهارات را تکذیب کرده بدون اینکه به نام خبرگزاری های دروغ پرداز کمترین اشاره ای بکند. من تکذیب ایشان را صادقانه ولو دیر هنگام می دانم. اما دوست گرامی را عضو مستقل این خانواده محترم می دانستم و می دانم. بحمدالله هیچ نشانه ای دال بر حکومتی بودن ایشان در دست نیست تا نسبت مذکور شامل ایشان شود. در هر حال لازم بود تصریح شفاف تری نسبت به مستثنی بودن ایشان از خانواده قدوسی صورت می گرفت.

ج. اینکه آقای طباطبایی معرفی شده از سوی ایشان و خانواده شان نسخه مطابق اصل است و ایشان شاقول اعتدال هستند (۲۵) ادعایی است که نیازمند دلیل است. در نسبت آقای طباطبایی با انقلاب و نظام که مقصود اصلی این سلسله گفتارهاست نکات دیگری است که در دنبال می آید.

سه. از سه نمونه ای که دوست گرامی بدون ذکر نام نقل کرده نمونه اول و سوم متعلق به جناح سنتی مدافع نظام است، و نقل دوم متعلق به جناح به اصطلاح ضدنظام. (۲۶) این نقلهای خلاف واقع می تواند معلول گذر زمان، عدم دقت، و خلط با ذهنیات گوینده باشد.

نقد و بررسی: در اینکه نقلهای یادشده خلاف واقع است، تردیدی نیست. از دو ناقل مدافع نظام می گذرم، افراد مشابه متعددی دارند، و من در گفتارهای خود هرگز از آنها نقل نکرده ام. اما نمونه دوم یکی از ارادتمندان آقای طباطبایی و از اعضای شاخص در حلقه کربن طباطبایی در منزل ذوالمجد و مترجم گفت وگوهای بین این دو فیلسوف بوده، من هم با ایشان گفتگو کردم. نزدیک نود سال سن دارد. عبارتی که دوست محترم از ایشان نقل کرده در سال ۱۳۸۸ ابراز شده و مسلماً آقای طباطبایی کتابهای *بداية الحکمة و نهاية الحکمة* و *رسالة الولاية* را به درخواست ایشان ننوشته است، یا اینکه آقای طباطبایی هرگز امام جماعت نمی شود تا کسی در نماز به ایشان اقتدا کند. در گفتگوی من با این استاد محترم هم برخی بی دقتی ها در نقلهای تاریخی بود که من در پاورقی تذکر دادم. (۲۷)

اما آیا این باعث می شود که تمام نقلهای ایشان از آقای طباطبایی مردود باشد؟ مشخصاً این دو نقل: «بزرگترین قربانی این نهضت، اسلام خواهد بود» و «نخستین شهید این انقلاب اسلام خواهد بود»؟ دشوار است. هرچند عدم دقت و کهولت از اعتبار نقلهای ایشان می کاهد، اما اگر نقلی از ایشان سازگار با قرائن تاریخی بود صرف اینکه در یکی از نقلهایش ادعاهای خلاف واقع کرده مردود نمی شود. در حقیقت در نقلی که مثال آورده شده وی برای بالا بردن اعتبار خود تخیلاتش را به آقای طباطبایی نسبت داده است. دوست گرامی می تواند ادعا کند در نقلهایی که استاد مذکور در گفتگو با اینجانب هم کرده این دو نقل معلول گرایشات سیاسی وی به رژیم سابق بوده است. احتمالش منتفی نیست. اما اگر صحت داشته باشد وثاقت نقلهای این استاد محترم مخدوش می شود. من دو بار از وی پرسیدم که آیا شخصاً اینها را از آقای طباطبایی شنیدید؟ و وی پاسخ داد با همین گوشهای خودم شنیدم. ثالثاً آیا این نمونه ها باعث می شود که مطلق منقولات درباره آقای طباطبایی بی اعتبار فرض شود؟ خیر. این خطا یا جعلیات درباره هر شخصیتی در طول تاریخ اتفاق افتاده است. روش تاریخی انتقادی برای کشف حقیقت به کار می رود و در حد مقدرات بشری قابل اطمینان است.

نکته چهار. به نظر دوست گرامی نقل تسلیت ذوالمجد به علامه طباطبایی در دماوند را به هیچ صورتی نمی‌توان توجیه کرد، به دو دلیل: «خاطرات خانواده علامه و اسناد بیمارستان قلب همگی حکایت از بستری بودن علامه در همین تاریخ در این بیمارستان دارد.»

نقد و بررسی: تسلیت ذوالمجد به آقای طباطبایی به مناسبت شهادت علی قدوسی یکی از نکات بحث برانگیز است. ناقلان این قضیه را مکررا معرفی کرده ام. زمان این ملاقات برای تسلیت نیمه دوم شهریور ۱۳۶۰ در دماوند است. از خانواده قدوسی هیچیک در دماوند حضور نداشته اند. تنها عضو خانواده حاضر در دماوند در آن هنگام خانم منصوره روزبه همسر آقای طباطبایی است. مصاحبه های منتشر شده وی مرتبط با این قضیه در فصل سوم نقل خواهد شد. به مصاحبه های خانم قدوسی هم در این زمینه اشاره خواهم کرد.

اما اینکه «اسناد بیمارستان قلب همگی حکایت از بستری بودن علامه در همین تاریخ در این بیمارستان دارد» اگر چنین سندی وجود داشته باشد «فصل الخطاب» خواهد بود. در گفتگوی خصوصی دوم (مورخ ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۱) از دوست محترم پیگیر این مدرک شدم. معلوم شد صرفا از افراد موثقی شنیده است و چنین مدرکی را در اختیار ندارد! نمی دانم اگر چنین مدرکی وجود خارجی داشته باشد چرا تا کنون منتشر نشده تا به نزاع در این باره خاتمه داده شود؟! آقای طباطبایی دقیقا در چه تاریخی تا چه تاریخی در بیمارستان قلب شهید رجایی بستری بوده است؟ تاریخ تقریبی بین ۱۴ شهریور (زمان ترور علی قدوسی) تا نیمه مهر ۱۳۶۰ است.

نکته پنج. «اطمینان به خبر ثقه» و تکیه بر نقل افراد راستگو قاعده ای باطل است و بسیاری از مطالب نادرست در مورد علامه در فضای فعلی ناشی از همین بزرگان است.

نقد و بررسی: اولاً با توجه به اینکه دوست گرامی در بسیاری از وقایع مورد بحث این قضیه شخصا حضور نداشته و به نقلهای افراد موثق استناد می کند آیا بطلان اطمینان به خبر ثقه را در مورد اعضای خانواده خود (مادر و مرحوم پدرش) هم جاری می کند، یا نه؟ و نیز افراد موثقی که تاریخ بستری شدن پدر بزرگش در بیمارستان

قلب را برایش روایت کرده اند؟ آیا اینها خبر ثقه نیستند که دوست من به آنها اطمینان بلکه قطع دارد؟! با چنین مبنایی چرا روایت خانواده قدوسی تنها روایت معتبر باشد؟! در بحث از میراث علمی بزرگان - چه در کلیات چه در جزئیات - منسوبان ایشان هیچ امتیازی بر دیگران ندارند.

ثانیا اینکه خبر ثقه به تنهایی دلیل اعتبار خبر واحد نیست، سخن موجهی است. اینکه اطمینان به خبر ثقه بدون در نظر گرفتن قرائن تاریخی قاعده ای باطل است نکته درستی است. اینکه ناقل بسیاری از سخنان بی پایه در مورد آقای طباطبایی افراد ظاهرا موثق اما بی دقت هستند کاملا قابل تایید است. اما راستی در سلسله گفتارهای «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام» جز این بوده است؟! (۲۸) به حرف کدام فرد موثق منهای سنجیدن با قرائن تاریخی اتکا شده است؟ اختلاف من با دوست محترم در آن قرائن تاریخی است، والا در عدم کفایت وثاقت راوی برای صدق خبر همداستان هستیم.

ثالثا واضح است که خبر ثقه زمانی قابل اعتناست که محفوف به قرائن مطمئنه باشد. اینکه کلیه روایات موجود درباره مرحوم طباطبایی - حتی آنچه مؤید به قرائن متعدد تاریخی است - را نفی کنیم، بر سر شاخ نشستن و بن بریدن است.

نکته شش. نتیجه ای که از این مقدمات مورد نظر دوست گرامی است هرچند به آن تصریح نکرده این است: نقل های کدیور در مورد عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» منتسب به علامه طباطبایی بی اعتبار است.

نقد و بررسی: اگرچه پس پشت ادعای اول چنین نتیجه ای است، اما متاسفانه هیچیک از نکات پنج گانه یا همگی با هم به چنین نتیجه ای منجر نمی شود. دوست گرامی از استقرای ناقص استنتاج کرده است. آیا اینکه چند نمونه از ناقلان خاطره از آقای طباطبایی جعل خبر کرده اند یا نقلشان باطل است دلیل می شود که نقل خاص «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» غیرقابل انتساب به ایشان باشد، چون مورد تایید خانواده محترم قدوسی نیست؟! بنابراین از ادعای اول دوست گرامی نتیجه مورد نظرش به دست نمی آید.

بحث ششم. روش منحصر بفرد علامه طباطبایی کلید حل همه مشکلات عالم و آدم!

دومین ادعای دوست گرامی را با عبارات خودش در دو نکته به شرح ذیل می توان تلخیص کرد. نقد و بررسی هر نکته را در ذیل آن آورده ام:

نکته اول. افکار و مواضع سیاسی و اجتماعی علامه طباطبایی شفاف و فاقد ابهام بوده در آثار و کتب ایشان روشن است و نیازی به تأویل و رفع ابهام توسط دیگران ندارد. آنچه ایشان را از تمام همقطاران خود مجزا و مستقل کرده شیوه منحصر به فرد «تعادل و تعقل و استقلال» ایشان بوده است. اساس این دیانت بر «تعقل صحیح»، «توحید حقیقی» و «کرامت و اصالت انسان» استوار است. اندیشه دیگر جریانهای معاصر مبتنی بر «پیش فرض های فکری و ایدئولوژیک» و «محتواهایی که هر جریان برای خود اصل می گیرد» می باشد. علامه طباطبائی از اساس تمام این پیش فرض ها را کنار می زند و تنها مرجع تشخیص در این موارد را عقل و تشخیص عقلی می داند. چنین است که اساس نگاه او به مسائل سیاسی و اجتماعی متفاوت می شود.

نقد و بررسی: در این قسمت نوعی ساده اندیشی ساختاری و غفلت از مسلمات تفسیر متن (هرمنوتیک) موج می زند.

اولا آثار کتبی آقای طباطبایی مثل هر متفکر دیگر قابل تفسیر و تاویل است.

ثانیا واژه هایی از قبیل «تعادل» و «استقلال» کاملا نسبی هستند و توصیف کسی به آنها به موضع گوینده بستگی دارد. واژه «تعقل» صفت عام هر تفکر فلسفی است. آیا تعقلی بودن مانع از تنوع و تکثر مکاتب فلسفی بوده است؟! راستی آیا کلیاتی از قبیل «تعقل صحیح»، «توحید حقیقی» و «کرامت و اصالت انسان» کاملا شفاف و بی نیاز از تاویل و تفسیر هستند؟!

ثالثا هیچکس بدون پیش فرض نمی نویسد و موضع نمی گیرد، حتی آقای طباطبایی! پیش فرضها البته متفاوت است.

رابعا روش تحلیل مباحث اجتماعی و سیاسی در علوم اجتماعی تبیین می شود. با روش حکمت نظری و تشخیص عقلی در الهیات و فلسفه نمی توان سراغ حکمت عملی و مباحث تاریخی، سیاسی و اجتماعی رفت. در حوزه نخست شیوه استدلال عقلی از نوع قیاس منطقی روش رایج متالهان و فلاسفه ای از قبیل آقای طباطبایی بوده است. در حوزه دوم یعنی در مباحث اجتماعی سیاسی نمی توان به شیوه الهیات و متافیزیک پیش رفت. اینجا روش استقرای جزئیات کارساز است. بسیاری از خطاهای آقای طباطبایی در آثار مکتوبش در حوزه های سیاسی اجتماعی از قبیل حقوق بانوان، جهاد، حق آزادی بیان و مانند آن معلول اکتفا به همان روش قیاس فلسفی حکمت نظری است.

خامسا تفکر آقای طباطبایی و هیچ متفکر دیگری کلیدی نیست که بتوان همه قفلهای معرفتی در همه ساحتهای عالم و آدم را با آن گشود. امتیاز آقای طباطبایی در برخی مباحث فلسفی و الهیاتی و تفسیر آیات قرآن مرتبط با این حوزه هاست. صدور عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» از ایشان معنایش این نیست که آقای طباطبایی فیلسوف سیاسی اجتماعی و حلال همه مشکلات در همه ساحات معرفی شده است. معنایش صرفا این ادعای متواضعانه بوده که آن فیلسوف الهی و مفسر قرآن نظرش درباره انقلاب و نظام چنین بوده است، همین. نه چیز دیگر.

نکته دوم. در جامعه ما که گرفتار انواع مصائب و مشکلات است و بیشتر از هر زمانی فضای فکری و فرهنگی و سیاسی آن ناامن، مضطرب و هزار تکه شده است، تنها این نگاه علامه می تواند نجات بخش زندگی دنیایی و آخرتی کشور و مردم باشد. برای این کار به جای صرف نیرو در فهمیدن اینکه در فلان مساله چه موضعی داشته نیازمند این هستیم که بر این «اصول کلان نفیی و اثباتی مدرسه فکری علامه» تکیه کنیم. در این حتی اتکا بر «علامه تاریخی و مکتوب» و یافتن «آنچه که او در تاریخ حیات خود انجام داده» نمی تواند جایگاه محوری داشته باشد. بیش از هر اصلی از اصول علامه، شیوه بنیادین او برای «گفتگو به قصد درک و استفاده از اندیشه های

دیگران» - و نه برای مناظره و مجادله و ارشاد - برای ما سرنوشت‌ساز است. راه ما از مجادله و سیاست‌ورزی افراطی، مخالف‌پروری و ضدیت جناحی - حتی اگر برحق باشد - و مانند آن نمی‌گذرد.

نقد و بررسی: در نقد این قسمت به پنج نکته اشاره می‌کنم:

اولا اینکه راه و روش فکری آقای طباطبایی در حل مشکلات معرفتی معاصر خصوصا در حوزه فلسفه و الهیات می‌تواند مفید باشد حرف درستی است. هر چند در همین حوزه نیز قرار نیست مقلد ایشان باشیم. شیوه مواجهه با ایشان و هر متفکر دیگری انتقادی خواهد بود. اینکه موضع خاص ایشان درباره انقلاب و نظام قابل اعتناست، نیز سخن موجهی است. اما در سیاست و اقتصاد و مدیریت قرار است از کدام توصیه‌المیزان یا نهایتاً الحکمة استفاده شود؟! این عبارت مبالغه‌آمیز درباره توان تفکر عقلانی آقای طباطبایی به عنوان «یگانه نسخه نجات‌بخش زندگی دنیایی و آخرتی کشور و مردم» مرا به یاد فقه حکومتی/مصلحتی آقای خمینی انداخت: «حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است». (۲۹)

ثانیا نورافشاندن به مواضع آقای طباطبایی درباره انقلاب و نظام هیچ منافاتی با تحلیل کلیات شیوه فکری عقلانی اصول کلان نفی و اثباتی مدرسه فکری ایشان ندارد. هر چیز به جای خویش نیکوست. اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند!

ثالثا قرار نیست از آقای طباطبایی بتی دیگر ساخته شود و با ایشان به مثابه یک قدیس و شخصیت فرانقد مواجه شویم. ایشان «موضوعیت» ندارد که سخن از فراتر رفتن از «علامه تاریخی و مکتوب» مطرح شود. ایشان مثل هر متفکر دیگر برای رسیدن به حقیقت «طریقت» دارد.

رابعا «آنچه که آقای طباطبایی در تاریخ حیات خود انجام داده» در ترسیم تاریخ اندیشه سیاسی معاصر شیعه اهمیت دارد، و در زمره جزئیات مضر و بی‌فایده نیست. پرده برداری از جزئیات مناسبات خمینی - طباطبایی گره‌گشای بسیاری از معضلات معاصر است.

خامسا گفتگو به قصد درک و استفاده از اندیشه‌های دیگران البته مفید است و مجادله و مناظره برای به کرسی نشاندن حرف خود به هر قیمتی مذموم، اما گریز از گفتگوی زنده منصفانه برای تحری حقیقت هم نوعی تنزه طلبی است.

راستی آیا با چنین رویکردی جایی برای علم تاریخ و علوم اجتماعی - که مبتنی بر «استقرای جزئیات» هستند - باقی می‌ماند؟! -

بحث هفتم. مناسبات خمینی طباطبایی

سرخط ادعای سوم دوست گرامی را با عبارات خودش در این پنج نکته می‌توان تلخیص کرد. نقد و بررسی هر نکته را در ذیل آن آورده‌ام:

نکته اول. شخصیت‌هایی که در رأس جریان‌های سیاسی و اجتماعی دوران معاصر و یا لایه بالای آن بوده‌اند [بخوانید آقای خمینی]، هیچ کدام روابط خصمانه‌ای با علامه نداشته‌اند و علامه طباطبائی هم به هیچ صورت موضعی بر علیه آنان نداشته است. روابط طرفداران، مریدان و بدنه این جریان‌ها در بسیاری از موارد نه تنها دوستانه و مسالمت‌آمیز نبوده، بلکه مشکلات بسیاری ایجاد نموده که دامنه آن تا حوادث بعد از انقلاب کشیده شده است.

نقد و بررسی: این ادعا که آقای خمینی رابطه حسنه‌ای با آقای طباطبایی داشته است و آقای طباطبایی هیچ موضع منفی علیه انقلاب و نظام نداشته ادعایی بدون دلیل، بلکه خلاف مدارک متقن متعدد است. به برخی نمونه‌هایی که در این سلسله مباحث مطرح شده است به ایجاز اشاره می‌کنم:

ا. آقای طباطبایی از مدرسین و ممتحنین دارالتبلیغ آقای شریعتمداری بود، در حالی که آقای خمینی دارالتبلیغ را از دسیسه های رژیم طاغوت در مقابل نهضت اسلامی قلمداد می کرد.

ب. در درگذشت پدر محمدتقی فلسفی واعظ آقای خمینی در سال ۱۳۴۵ نوشته است: «از مصیبت وارده به جنابعالی بلکه به مسلمین متأثر شدم.» سید محمدحسن الهی برادر آقای طباطبایی اهل علم و معنی در سال ۱۳۴۷ از دنیا رفت. آقای خمینی تسلیت نداد.

پ. آقای طباطبایی درگذشت سیدمصطفی را به آقای خمینی تسلیت نگفت. سیدعبدالباقی از پدرش علت را می پرسد. آقای طباطبایی پاسخ می گوید: «وقتی مادرت از دنیا رفت آقای خمینی تسلیت نگفت. علت بدبینی ایشان نسبت به من از این جهت بود که با آمدنم از تبریز به قم و تدریس فلسفه، درس فلسفه ایشان تعطیل شد.»

ت. آقای خمینی در شهادت مطهری حداقل سه پیام کتبی و دو تسلیت شفاهی؛ و در درگذشت طالقانی یک پیام تسلیت کتبی و دو تسلیت شفاهی داشته است. اما در رحلت آقای طباطبایی به یک تسلیت رقیق شفاهی در ابتدای یک سخنرانی عمومی اکتفا کرد.

آقای گلپایگانی برای ایشان در مدرسه فیضیه مجلس ختم گرفت و شخصا شرکت کرد. آقای مرعشی نجفی هم پیام تسلیت داد و مجلس ترحیم در حسینیه خود برگزار کرد. (۳۰)

ث. آقایان گلپایگانی و مرعشی نجفی شهادت علی قدوسی را به آقای طباطبایی تسلیت گفتند. (۳۱) آقای خمینی به ایشان تسلیت نگفت.

قضیه خانه قرآن و عترت و نیز عدم شرکت آقای طباطبایی در همه انتخابات جمهوری اسلامی در نکات دیگر همین بحث خواهد آمد. ضمناً در مورد طرفداران طرفین من تحقیقی نکرده و اطلاعی ندارم.

نکته دوم. از جمله مواردی که به عنوان نقض برداشت من از روابط بزرگان دیگر و علامه ذکر می شود، حکایت منزل مسکونی علامه طباطبائی است. این حکایت اکنون پس از گذشت بیش از نیم قرن در هاله ای از صحبت ها و

نقل‌های متفاوت فرو رفته اما مرحوم پدرم اولین کسی بود که نامه تخیله را دریافت کرد و پس از آن از طریق دیگران از جمله جناب [سید مصطفی] محقق داماد و بعضی دیگر پیگیری نموده و نیز در همان زمان و بعدها به شکل‌های مختلف و در ارتباط با طرفین، ماجرا را دنبال نمود. در این ماجرا نقش منفی وابستگان و بدنه جریانات بسیار پررنگ و تاسف‌آور بود، اما حقیقت ماجرا متفاوت از آن چیزی است که اکنون عنوان می‌شود. از جمله در نقش منفی دیگرانی که از «دو سو» بر این طبل نواختند، حکایت‌ها هست که نقل آن غیر از ابهام بیشتر نتیجه‌ای ندارد و هرگز نقل نخواهم کرد.

نقد و بررسی:

اولا در قضیه منزل قرآن و عترت که مربوط به سالهای ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ است دوست گرامی (متولد ۱۳۴۰) چهار پنج ساله بوده است. به علاوه در این قضیه نقضی از جانب من به ایشان وارد نشده بود. نقل ایشان هم از مرحوم پدرشان خبر ثقه است!

ثانیا خلاصه تحقیق ارائه شده در این سلسله گفتارها درباره خانه قرآن و عترت که در حد اطلاع جامع‌ترین و مستندترین تحقیق موجود در این موضوع است، به شرح زیر می‌باشد:

مالک این خانه آن را بابت وجوهات شرعی (خمس) به آقای خمینی منتقل کرده و به نام او سند زده بود. عبدالباقی این خانه را از اعرابی داماد آقای خمینی از سوی پدرش به ماهی سیصد تومان اجاره می‌کند. آقای طباطبایی که چند ماه قبل همسرش به رحمت خدا رفته بود، به همراه پسر و عروسش نجمه حائری یزدی از تابستان ۱۳۴۴ تا اواخر زمستان ۱۳۴۵ در خانه قرآن و عترت زندگی کرده است. در تاریخ دهم اسفند ۱۳۴۵ با فشار اعرابی نماینده مالک، خانه را به سرعت تخلیه می‌کنند.

علت تخلیه با عجله این خانه برخی از امور می‌تواند بوده باشد: به علت تنگدستی آقای طباطبایی پرداخت مال الاجاره خانه دو سه ماه به تاخیر افتاده بود. مالک خانه مایل نبوده مستاجرش «استاد دانشگاه» باشد! به نظر

ایشان آقای طباطبایی «استاد دانشگاه» شده بود! بعد از ورود آقای طباطبایی به قم و شروع تدریس فلسفه، درس فلسفه آقای خمینی تحت الشعاع درس آقای طباطبایی قرار گرفت و تعطیل شد و شاگردان ایشان به درس آقای طباطبایی رفتند.

بعد از انتشار مقاله ای از آقای طباطبایی در مجله اوقاف در شهریور ۱۳۴۵ آقای خمینی او را به اتهام آخوند اوقافی از خانه اش بیرون انداخت. فتوای آقای خمینی شرعا هیچ تکلیفی برای مجتهدان دیگر ایجاد نمی کرده است. آقای طباطبایی مقاله ای برای این مجله ننوشته و نفرستاده بود و درج بخشی از کتاب تشیع در اسلام به قلم ایشان در مجله مذکور توسط دکتر نصر باعث نمی شد ایشان در زمره همکاران سازمان اوقاف قلمداد شود. اخراج مستأجر تنگدست در فصل زمستان از خانه به هر دلیلی مردود بوده است. من هیچ محمل موجه شرعی و اخلاقی برای اقدام آقای خمینی در قبال مستأجر تنگدستی که اتفاقا عالم بلکه علامه بوده است نمی شناسم. با قول به ولایت مطلقه حاکم شرع البته جای هیچ اما و آگری نمی ماند!

نویسنده کتاب «گذر ایام در خاطرات دختر امام» خانم فریده مصطفوی یا دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی به خود زحمت نداده اند مفاد آن را با نامه های صحیفه امام راست آزمایی کنند. در کتاب «اقلیم خاطرات دکتر فاطمه طباطبایی عروس امام خمینی» آمده است که مجلس جشن ازدواج وی با سیداحمد خمینی در «خانه روبروی مدرسه حجتیه» برگزار شده است، خانه ای که به تصریح سیداحمد خمینی خمس (سهم امام) بوده است. از نامه ۵ آذر ۱۳۴۹ آقای خمینی برمی آید که ایشان نامه شماتت آمیزی برای پسر خود سیداحمد فرستاده است. این نامه شماتت آمیز در صحیفه امام به چشم نمی خورد. این در تاریخ می ماند که آقای خمینی مستأجرمانند آقای طباطبایی را به دلیل ظاهری ناتوانی در پرداخت اجاره و دلیل دیگری که تا کنون وجه صحتی برایش پیدا نشده در فصل زمستان از این خانه بیرون انداخت و چند سال بعد آقازاده ایشان «ظاهرا بدون اطلاع پدرش» در آن جشن عروسی برگزار کرده است. بحث وجوهات شرعی با کسی شوخی ندارد، هر که می خواهد باشد. اینها ملاک عینی عدالت است.

ثالثا یکی از منابع تحقیق فوق اقدامات مرحوم قدوسی برای جلوگیری از تخلیه خانه مذکور به نقل دکتر مصطفی محقق داماد است. ایشان دانی خود مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری را در جریان می گذارد و ایشان برای وساطت نزد مرحوم مرتضی پسندیده برادر و وکیل آقای خمینی می رود و بقیه ماجرا. (۳۲)

رابعا اینکه دوست محترم نوشته است «حقیقت ماجرا متفاوت از آن چیزی است که اکنون عنوان می شود» اگر مرادش آن چیزی است که خانم فریده مصطفوی در کتاب خاطراتش نوشته است برحق است. اگر مرادش تحقیقات من است، خصوصا اینکه مقاله خطاب به اینجانب است، اخلاقا لازم بود موارد کاستی را صریحا تذکر دهد. اینگونه مبهم نوشتن تحقیق علمی را بی بها کردن است. از این کم لطفی متاسفم.

خامسا در تحقیق من نقش منفی اعرابی داماد آقای خمینی محرز است. اینکه دوست گرامی نقش منفی سوی دیگر را منتفی ندانسته است، اینگونه پیچیده وارد جزئیات شدن تنها باعث سوء تفاهم است. از سوی آقای طباطبایی غیر از پسرش عبدالباقی و شیخ مرتضی حائری پدر همسر عبدالباقی چه کسانی در این قضیه می توانند دخیل بوده باشند؟ دوست محترم این گونه از سربسته نویسی عذر آورده است: «نقل آن غیر از ابهام بیشتر نتیجه ای ندارد و هرگز نقل نخواهم کرد.» من این رویکرد را اخلاقی نمی دانم و نوعی مصلحت سنجی از سنخ «مصلحت نظام» می دانم که یکی از آفات و مصیبت‌های پس از انقلاب جامعه ماست.

نکته سوم. اساسی ترین اصلی که نگاه علامه را از تمام جریانات سیاسی دیگر جدا می کرد، این بود که ایشان سیاست را در اولویت اول برای اصلاح جامعه نمی دانست. جریانات دیگر با انواع مواضع گوناگون سیاسی و اجتماعی هر کدام بر اساس اندیشه خود تکیه بر این موضع را بخش مهم و حساس، بلکه اولویت اول در حیات جامعه می دانند. ایشان اولویت اول برای «امر انسانی و معرفتی» قائل بود.

نقد و بررسی: خوشبختانه این نکته یکی از موارد اشتراک نظر من و دوست محترم است. در نخستین گفتار این مباحث به همین نکته اشاره شده بود: «آقای خمینی به دنبال اسلام سیاسی، به راه انداختن انقلاب و تاسیس

حکومت اسلامی بود، اما آقای طباطبایی دنبال اصلاح فرهنگی و چارچوبی برای تفکر اسلامی در مواجهه با دیگر فرهنگها بوده است.» (۳۳)

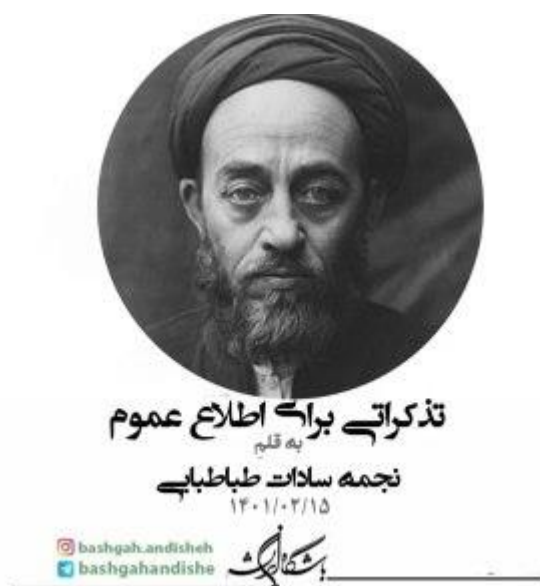
نکته چهارم. شرکت نکردن علامه در انتخابات نیز از باب «اولویت نداشتن امر سیاسی» بود نه از باب «اهمیت دادن به یک موضع سیاسی» - آن گونه که جریانات سیاسی بعدها استفاده نمودند. در واقع برخلاف مراجع و شخصیت‌های مطرح، برای ایشان صندوق سیاری نبردند تا امکان شرکت برای ایشان فراهم شود! ایشان را نباید از جمله تحریم‌کنندگان انتخابات دانست.

نقد و بررسی: دوست گرامی دلیلی بر ادعای تعجب آور خود اقامه نکرده است. احتمالاً مراد از جریانات سیاسی بنده حقیر باشم. من در چند مقاله نوشته بودم: «آقای طباطبائی یقیناً از علمای منتقد انقلاب ۵۷ و مخالف جمهوری اسلامی و مدیریت و روش کشورداری آقای خمینی بوده است. ایشان منکر ولایت فقیه بوده و در همه پرسش‌های جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن شرکت نکرد.» (۳۴) بحمدالله در اینکه آقای طباطبایی منکر ولایت فقیه بوده دوست گرامی با اینجانب موافق است. (۳۵) اما اینکه عدم شرکت آقای طباطبایی به این دلیل بوده که صندوق سیار به منزل ایشان نیاورده اند بسیار عجیب بلکه غریب است! آیا آقایان شیخ مرتضی حائری و سید احمد خوانساری هم به همین دلیل رای نداده بودند؟! تحقیقات اینجانب توجیه دوست گرامی را بی پایه ارزیابی می‌کند. راستی آقای طباطبایی چرا نباید در زمره منتقدان نظام جدید طبقه بندی کرد؟ ایشان در تنها مصاحبه اش درباره شاگردش مطهری نظر منفی‌اش را در این زمینه مخفی نمی‌کند: پرسش خبرنگار: آیا ایشان [مطهری] در رابطه با پشتوانه فکری و ایدئولوژیکی که ادامه نهضت را تضمین کند، طرح‌هایی داشتند؟ جواب آقای طباطبایی: «لابد مطالبی داشتند لکن من به این قسمت‌ها خیلی دل نمی‌دهم.» آقای طباطبایی در پیام کتبی و مصاحبه رادیو تلویزیونی بعد از ترور مطهری مطلقاً از واژه شهید استفاده نکرده است. چرا؟!!

نکته پنجم. اکنون هیچ جریانی حق ندارد تنها إعراض علامه از یک تفکر خاص را علم کند و او را همراه و هم‌موضع خود بداند.

نقد و بررسی: این عبارت دوست گرامی داد می زند که خطایش متوجه اینجانب است. قصد اینجانب این نبوده که آقای طباطبایی را همراه و هم‌موضع خود کنم. قصدم دقیقا این بوده که ایشان را از مصادره تبلیغات رسمی از سنخ آنچه مصباح یزدی ایشان را معرفی کرد و نیز آن گونه که دوست گرامی ایشان را معرفی کرده نجات دهم. خانواده محترم قدوسی هم حق ندارد آقای طباطبایی را همراه و هم‌موضع خود بداند! بحث علمی فراتر از کتاب الفرائض والمواریث فقه است.

فصل سوم. نقد و بررسی پاسخ خانم طباطبایی (قدوسی)



در این فصل اطلاعیه سرکار خانم نجم السادات طباطبایی (قدوسی) با عنوان «تذکراتی برای اطلاع عموم» نقد و بررسی می شود.

این فصل شامل سه بحث به شرح زیر است: تشکر از سرکار خانم قدوسی، اطلاع آقای طباطبایی از ترور دامادش، و امکان وقوعی تسلیم به آقای طباطبایی در دماوند.

بحث هشتم. تشکر از سرکار خانم قدوسی

الف. درباره پیشینه اطلاعیه خانم قدوسی در بحث سوم همین بخش توضیحاتی داده شد. خوشبختانه دوست گرمی گفتگوی خصوصی مرا با ایشان به اطلاع مادرش رساند و منجر به صدور این اطلاعیه شد. سرکار خانم قدوسی در سه بند نخست اطلاعیه خود نکات مهمی را مطرح کرده است. در بند نخست از مطالبی که از قول ایشان بر علیه افراد منتشر شده است اظهار بی اطلاعی کرده و اعلام کرده هیچ مطلبی بر علیه هیچ کسی از ناحیه ایشان معتبر نیست. من لینک این دو مصاحبه را برایشان فرستاده بودم: [«ادعاهای کدیور صحت ندارد/ درباره رابطه امام و علامه طباطبایی خیلی سمپاشی کرده‌اند»](#) (خبرگزاری فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷) (۳۶) و [«خاطراتی از واپسین روزهای حیات شهید قدوسی، مشورت شهید قدوسی با علامه طباطبایی درباره فعالیت‌های مبارزاتی، آیا علامه گفته بود: تنها شهید این انقلاب اسلام است؟»](#) (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳ شهریور ۱۴۰۰) (۳۷) خصوصا در مصاحبه نخست مطالب سخیفی منتسب به ایشان منتشر شده است.

ب. خانم قدوسی دقیقا چهار سال بعد از انتشار مصاحبه خبرگزاری فارس (اردیبهشت ۱۳۹۷) به نام ایشان (آن هم بدون ذکر مشخصات منبع دروغ‌پرداز) افتراهای آن را تکذیب کردند. از بازماندگان آقای طباطبایی ایشان بیشترین مصاحبه را در مورد پدرش کرده است، ظاهرا بیش از ۹۹٪ مصاحبه های اعضای خانواده طباطبایی از جانب ایشان صورت گرفته است. از همسر آن مرحوم هم دو مصاحبه دیده ام. از دیگر بازماندگان از جمله مرحوم عبدالباقی یا نوه های ایشان از جمله دوست محترم کسی تا کنون مصاحبه نکرده است یا من بی اطلاعم.

خانم قدوسی در این مصاحبه ها که به گفته فرزند محترم ایشان بیش از یکصد است مراقبت نکرده اند که به نام ایشان چه نوشته اند، و از مفاد متن منتشرشده این مصاحبه ها اظهار بی اطلاعی کرده است. این عذر موجه به نظر نمی رسد. اگر ایشان به هر دلیلی اطلاع نداشته به نام ایشان چه نوشته اند، آیا فرزندان ایشان خصوصا دوست محترم من در این زمینه مسئولیت شرعی و اخلاقی نداشته اند؟

اکنون که ایشان و دوست محترم من مطلع شده اند که به نام سرکار خانم قدوسی خبرگزاری فارس مطالب کذبی منتشر کرده چرا با ذکر نام و عنوان و تاریخ مصاحبه تکذیب صورت نگرفته است؟ چرا این اطلاعیه برای همان خبرگزاری یا حداقل یکی از جراید کشور ارسال نشده است؟ این بار نخست نیست که خبرگزاری فارس، تسنیم، روزنامه کیهان و دیگر رسانه های حکومتی از زبان افراد شناخته شده چیزهایی را علیه من منتشر می کنند که آنها بر زبان نرانده اند. به عنوان نمونه خبرگزاری تسنیم سال گذشته مصاحبه ای منسوب به استاد محترم دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی منتشر کرد. (۳۸) متأسفانه رسانه های حکومتی جمهوری اسلامی ایران در مورد منتقدان نظام مشخصاً اینجانب به موازین حرفه ای، شرعی و اخلاقی پایبند نیستند، بهتان زدن را به آنها مجاز می دانند و عملاً با ما همچون افراد مهذور العریض رفتار می کنند، افرادی که آبرویشان هدر است.

اکنون که سرکار خانم قدوسی مطلع شدند که این رسانه ها چنین کار زشتی انجام داده اند آیا در آینده باز با این رسانه های دروغ پرداز مصاحبه می کنند بدون اینکه بر خروجی مصاحبه ها مراقبت داشته باشند؟

ج. ایشان در بند دوم اطلاعیه خود کلمات محبت آمیزی درباره اینجانب با اسم برزبان رانده همانند فرزندشان مرا فردی متدین و محترم معرفی کرده، تحقیق و استنباط متفاوت را حق من دانسته، از اینکه انتقادات خود را منتشر کرده ام طبق رویه پدرشان تشکر کرده است. ایشان در بند سوم اطلاعیه خود نوشته اگر در جایی از خاطره گویی های ایشان از پدرشان ناخواسته به کسی بی حرمتی شده عذرخواهی کرده و حلالیت طلبیده است. من نیز از اظهار محبت این مادر گرامی صمیمانه تشکر می کنم و سلامتی و توفیق ایشان را از خدای بزرگ خواستارم.

بحث نهم. اطلاع آقای طباطبایی از ترور دامادش

الف. سرکار خانم قدوسی در بند چهارم و پنجم اطلاعیه خود عیناً مرقوم داشته است: «در مورد شهادت همسر، آنچه که من گفتم عبارت از بی اطلاعی علامه طباطبائی از شهادت ایشان بود. اینکه «مجلسی برای تسلیت گوئی به ایشان برقرار شده باشد» کاملاً محال است و اینکه در آن مجلس چه کلامی گفته شده نیز اساساً

بی‌معنی است. بدیهی است که خانواده علامه از بی‌خبر یا خبردار بودن علامه از این مصیبت مهم مطلع هستند و بی‌خبری آنان مفهومی ندارد. راستی چگونه ممکن است علامه‌ای که برای «در چاه افتادن بچه گربه» شهر را به آشوب می‌کشد و تا رهائی او، زندگی خود را تعطیل می‌کند از این قضیه خبردار شوند و «آب از آب تکان نخورد»؟ همچنان که جملات مبهم و معدود علامه که اشاره‌ای به این حادثه ممکن است داشته باشد در مصاحبه‌ها بعنوان «امر خارق‌العاده» مطرح شده است. اکنون که کلیپ سخنرانی آقای فلسفی در مراسم ترحیم علامه منتشر شده است، دلیل روشن دیگری بر این امر است و در آنجا هم ایشان تأکید بر بی‌اطلاعی علامه طباطبائی از شهادت دامادشان می‌کنند».

این اظهارات واکنش به گفتگوی کتبی مورخ ۴ اردیبهشت ۱۴۰۱ من و دوست محترم است که به اطلاع مادرشان رسیده است. در آن گفتگوی کتبی من شواهدی از مصاحبه‌های خود ایشان دال بر اطلاع آقای طباطبایی از شهادت دامادش آورده بودم، بدون اینکه اعضای خانواده به دلیل رعایت حال به ایشان خبر داده باشند. ایشان آن شواهد را حمل بر امر خارق‌العاده کرده است. به هر حال آقای طباطبایی ولو از طریق خارق‌العاده از ترور دامادش مطلع شده بود، از کشته شدن مرحوم قدوسی باخبر شده بود، وهو المطلوب. طریق اطلاع هیچ دخالتی در اصل بحث ندارد. مهم اطلاع بوده که به هر حال حاصل شده بود. به این مهم بازخواهم گشت.

ب. ابتدا دو نکته ای که ایشان به آن اشاره کرده اند را مستند می‌کنم. محمدتقی فلسفی (۱۳۷۷-۱۲۸۶) واعظ مشهور در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۶۰ در مجلس ترحیمی که از سوی آقای گلپایگانی در مدرسه فیضیه برگزار شده بود منبر رفت و گفت: «چندی قبل همین جا منبر رفتم به مناسبت مرحوم شهید رضوان جایگاه حجت الاسلام والمسلمین مرحوم [علی] قدوسی که در مسیر انقلاب اسلامی رفت و شهید شد و گفتند چون مزاج مرحوم [سید محمدحسین] طباطبایی مساعد نبود تا دم مرگ هم خبر نداشت که قدوسی شهید شد.» (۳۹) واضح است که فلسفی این نکته را با قید «گفتند» ابراز داشته است، گوینده کسی نبوده جز خانواده طباطبایی و به احتمال قوی خانواده قدوسی. یعنی این مدرک شهادتی مستقل نیست و چیزی نیست جز نقل قولی ظاهراً از خود ایشان.

نکته دوم «قضیه شهرآشوبی علامه در قصه به چاه افتادن بچه گربه» را از زبان خود خانم قدوسی بشنویم: «نمی‌دانید [پدرم] چقدر نسبت به حیوانات مهربان بودند. بعد از ازدواجم هفته‌ای سه روز می‌رفتم منزل حاج‌آقا. یک روز رفتم خانه و دیدم معصومه خانم [روزبه، همسر دوم آقای طباطبایی] (۴۰) خیلی عصبانی است. گفتم چه شده؟ گفت دیشب یک بچه گربه افتاده در چاه حیاط خلوت و ناله می‌کند. از دیشب خواب و آرام از حاج‌آقا رفته و از ناراحتی تا صبح راه رفته که چطور گربه را از آنجا بیرون بیاورد. گفتم یک بنا خبر کنید چاه را بکند و گربه را بیرون بیاورد. گفت به خاطر یک گربه این همه هزینه کنیم؟ گفتم ناراحتی حاج‌آقا که بدتر است. دیگر رفتند یک بنا آوردند گربه را از چاه بیرون آورد و نشان حاج‌آقا داد و گفت زنده است. دیگر خیال حاج‌آقا راحت شد. حاج‌آقا محبت عجیبی نسبت به حیوانات داشتند.» (۴۱)

پ. اما سه نقل قول از اعضای خانواده طباطبایی به ترتیب تاریخ درباره اصل موضوع:

اول. خانم قدوسی (اردیبهشت ۱۳۹۳): «ما قم رفته بودیم، بچه‌ها در اتاق بازی می‌کردند، [علامه] در را باز کردند و به همسرشان اشاره کردند که بیاید. خوشبختانه ارتباط ما با ایشان [خانم پدر] خوب بود. ایشان رفتند و برگشتند، و بعد به من گفتند که می‌دانید حاج‌آقا چه به من می‌گفت؟ من گفتم خیر، ایشان گفتند که علامه گفت: این جواد و جمیله (دو فرزند کوچک من در آن زمان) امانتی های خدا هستند، خیلی مراقبشان باشید. متوجه شدید؟ گفتم بله. همسرشان می‌گفت: ایشان همه چیز را می‌داند. با اینکه شهادت شهید قدوسی را هم به ایشان نگفته بودیم، ما به خیال خودمان نمی‌گوییم اما ایشان همه چیز را می‌دانستند، چون یک طوری این حرف را زده بودند که اینها با بچه‌های دیگر فرق دارند. این هم دقیقاً پس از شهادت شهید قدوسی بود.» (۴۲)

دوم. خانم روزبه (طباطبایی) (آبان ۱۳۹۴) «س: وقتی آقای قدوسی به شهادت رسید، علامه چطور مطلع شدند؟ ج: به حاج‌آقا نگفتیم، اما خودشان فهمیدند. چهلم آقای قدوسی، ختم حاج‌آقا بود. ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ و ۲۴ آبان ماه همان سال. (۴۳) یک روز ناهار مهمان داشتیم و من پیش مهمان نشسته بودم. یک خانمی بود به همراه دختر شهید قدوسی. یک وقت دیدم حاج‌آقا من را صدا زد! وقتی مهمان بود صدا نمی‌زد، خودم سر می‌زدم.

رفتم دیدم از خواب بلند شده‌اند و حال ندارند. قبا را عوضی پوشیده بودند و نمی‌توانستند در بیاورند. من قبا را درآوردم و دوباره پوشاندم. دوقلوهای شهید قدوسی تقریباً دو سالشان بود و خیلی به من علاقه داشتند. حاج آقا به من گفت: «به بچه‌ها رحم کن و با بزرگترها مدارا.» سفارش این بچه‌ها را به دخترشان که همسر آقای قدوسی بود هم کرده بودند. ما فهمیدیم که حاج آقا دو دفعه سفارش بچه‌ها را کرده، می‌داند منتها نمی‌گوید. دخترش هم می‌گفت هر وقت من مشکمی تنم بود، حاج آقا می‌گفت چرا مشکمی پوشیدی؟ اما من دیگر می‌آمدم و او هم چیزی نمی‌گفت! خلاصه فهمیده بودند که آقای قدوسی را شهید کردند.» (۴۴)

سوم. خانم قدوسی (مرداد ۱۳۹۵): «مرحوم پدرم دو ماه بعد از شهادت آقای قدوسی رحلت کردند. ما خبر شهادت آقای قدوسی را به ایشان نگفتیم چون در بیمارستان بستری بودند. بعد از مراسم شب هفت آقای قدوسی به منزل حاج آقا رفتیم. تعجب کردند که چرا ایشان سوال نمی‌کنند چرا من لباس سیاه پوشیدم. محمدحسن که شهید شده بود به من می‌گفتند لباس سیاه نپوش. آقای قدوسی ناراحت می‌شوند. داخل اتاق خوابیده بودند. دیدم لای در اتاق را باز کردند و به خانم‌شان اشاره کردند که بیاید. او رفت داخل اتاق و وقتی برگشت دیدم خیلی در فکر است. گفتم حاج آقا چه کار داشتند؟ گفت به من گفتند جواد و جمیله (فرزندان آخر من که دوقلو هستند و موقع شهادت حاج آقا کوچک بودند) را می‌بینی؟ اینها امانت‌های الهی هستند و خیلی باید مواظب آنها باشی. من در فکر رفتم و حاج آقا دوباره به من گفتند تحویل گرفتی. گفتم بله، همان‌جا فهمیدم که حاج آقا از ماجرا خبر دارد و ما فکر می‌کردیم که نمی‌داند» (۴۵) عنوان این مصاحبه جالب است: «مرحوم پدرم از شهادت آقای قدوسی خبر داشتند!»

ت. از این سه مصاحبه می‌توان نتیجه گرفت که:

اولا اعضای خانواده یعنی خانم روزبه (همسر) و خانم قدوسی (دختر) آقای طباطبایی و قاعدتا دیگر اعضای

خانواده به دلیل رعایت حال ایشان خبر ترور مرحوم قدوسی را به ایشان نداده بودند.

ثانیا هر دو متوجه شده بودند که آقای طباطبایی از ترور علی قدوسی مطلع شده بودند. شواهد به قدری زیاد بوده که لازم نیست این را حمل بر «امر خارق العاده» کنیم. لباس سیاه اعضای خانواده، چهره مغموم و بغض کرده آنان، عدم تماس ولو تلفنی داماد از ایشان در بیمارستان و بعد دوران نقاهت در خانه. هوش ایشان یقینا از افراد عادی اگر بیشتر نبوده باشد کمتر نبوده است.

ثالثا با اینکه به شهادت همسر و دختر بزرگ، آقای طباطبایی از ترور دامادش علی قدوسی مطلع شده بود عکس العمل مناسب نشان نداده بود. خانم قدوسی همین را دلیل بر بی اطلاعی پدرش از شهادت همسرش دانسته است: «بدیهی است که خانواده علامه از بی خبر یا خبردار بودن علامه از این مصیبت مهم مطلع هستند و بی خبری آنان مفهومی ندارد. راستی چگونه ممکن است علامه‌ای که برای «در چاه افتادن بچه گربه» شهر را به آشوب می‌کشد و تا رهائی او، زندگی خود را تعطیل می‌کند از این قضیه خبردار شوند و «آب از آب تکان نخورد»؟» اما اطلاع آقای طباطبایی از مرگ دامادش محرز است، پس عدم عکس العمل مناسب مورد انتظار دختر از پدرش دلیل دیگری می‌تواند داشته باشد. آن دلیل می‌تواند به موضع آقای طباطبایی درباره انقلاب و نظام مرتبط باشد. کسی که اولین شهید این انقلاب را اسلام می‌دانسته است طبیعی است که عکس العملش نسبت به ترور دادستان کل انقلاب حتی اگر شاگرد و دامادش باشد مشابه عکس العمل رهبر جمهوری اسلامی یا همسر و فرزندان مرحوم قدوسی نباشد.

ث. برای هضم این نکته مهم به این اظهار نظر سیدمحمد موسوی بجنوردی (متولد ۱۳۲۲) از شاگردان آقای خمینی و بعدا عضو شورای عالی قضایی و پدر همسر سیدحسن خمینی توجه کنید: «پرسش: به نظر شما، به عنوان فردی که از نزدیک در جریان امور بودید چه دیدگاهی باعث می‌شد که علامه با حرکت‌های سیاسی و اجتماعی زمان خود هم سو و هم سخن نباشد و در برابر بزرگ‌ترین حادثه سیاسی اجتماعی زمان خود که واقعه انقلاب اسلامی بود، موضعی بگیرد که برای همه جای پرسش داشته باشد؟ موسوی بجنوردی: من به این حرکت ایشان انتقاد دارم. ... نظر علامه طباطبایی درباره انقلاب اسلامی پیش از پیروزی انقلاب با پس از آن متفاوت بود،

به این معنی که پس از پیروزی با برخی تندروها و رفتارهای افراطی که شده بود موافق نبود و این باعث رنجش او شده بود. البته من نقش افرادی را که مدام به ایشان اطلاع رسانی می کردند و اخبار را به شکل غلو شده به او منتقل می کردند نیز بسیار پر رنگ می دانم، مخصوصاً درباره حوادث مربوط به آذربایجان در سالهای اول انقلاب و برخی اعدام هایی که صورت گرفته بود، این مسائل باعث رنجش روح عرفانی علامه شده بود و او از این حوادث دلخور بود. ... او برای رفتارش هم استدلال فکری و فلسفی داشت و هم رنجش های فردی آن را تشدید کرده بود.» (۴۶)

ج. آقای طباطبایی حقیقتاً از انقلاب، نظام و نحوه مدیریت کلان کشور ناراضی بود. خانواده محترم قدوسی تا به این زمینه فکری آقای طباطبایی اذعان نکنند نمی توانند داوری صحیحی نسبت به عبارت مشهور اسلام اولین شهید انقلاب و مناسبات ایشان و آقای خمینی داشته باشند. اینکه صدور این عبارت از آقای طباطبایی در جلسه تسلیت شهادت علی قدوسی دادستان کل انقلاب از سوی بازماندگان ایشان «کاملاً محال» ترسیم می شود، قابل فهم است. مهم بررسی ادله قضیه است.

بحث دهم. امکان وقوعی تسلیت به آقای طباطبایی در دماوند

الف. سرکار خانم قدوسی اظهار داشته اند: «اینکه «مجلسی برای تسلیت گوئی [در مورد شهادت همسر] به ایشان [پدرم] برقرار شده باشد» کاملاً محال است و اینکه در آن مجلس چه کلامی گفته شده نیز اساساً بی معنی است.» در این اظهار نظر ایشان دو ادعا آمده است: محال بودن ملاقات با آقای طباطبایی در دماوند برای تسلیت شهادت علی قدوسی و صدور عبارت اولین شهید این انقلاب اسلام بود از سوی آقای طباطبایی در آن مجلس. دلیل خانم قدوسی با تاکید فرزندشان دوست محترم اطلاع کامل خانواده از اینگونه امور است، که در ذیل عبارت خانم قدوسی نیز آمده است.

ملاقات برای تسلیت زمانی محال عقلی است که آقای طباطبایی بعد از ترور علی قدوسی بلافاصله یا با فاصله کوتاهی از دماوند به بیمارستان قلب شهید رجایی تهران منتقل شده باشد، در نتیجه زمان کافی برای ملاقات با ایشان نبوده باشد. زمان ترور علی قدوسی ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ بوده است. مطابق شواهد موجود آقای طباطبایی حداقل از نیمه دوم مهر ۱۳۶۰ تا زمان رحلت در قم بوده است. بر اساس خاطرت دست نوشت ابراهیم امینی که هم در دماوند قبل از سفر حج خدمت استادش رسیده هم بعد از بازگشت در قم بیش از همه شاگردان در خانه و بیمارستان آیت الله گلپایگانی در بالین آقای طباطبایی بوده است نتیجه گرفتیم: «در سال ۱۳۶۰ ایام حج اواسط مهر ماه بوده است (اول ذیحجه برابر با ۷ مهر بوده است). اگر امینی دو هفته قبل از مراسم حج به ملاقات آقای طباطبایی رفته باشد یعنی ایشان حداقل تا اواخر تابستان در دماوند بوده است و اواسط مهر ماه آن سال به قم بازگشته است. علی قدوسی ۱۴ شهریور به شهادت رسیده است. در آن ایام آقای طباطبایی به همراه همسرش سرکار خانم منصوره روزبه در دماوند بوده اند. امینی بعد از بازگشت از سفر حج حوالی نیمه دوم مهر ۶۰ به عیادت آقای طباطبایی در منزل مسکونی ایشان در قم رفته است.» (۴۷)

در گفتار قبلی هم نوشته ام: «اواسط سال ۱۳۶۰ سیداحمد ذوالمجد طباطبائی (میزبان جلسات مباحثه هانری کربن و آقای طباطبائی) و همراهان شهادت علی قدوسی (تاریخ ترور ۱۴ شهریور ۱۳۶۰) داماد آقای طباطبایی را در بیلاق اجاره ای دماوند به ایشان تسلیت گفتند.» (۴۸)

ب. در گفتگوی خصوصی دوم با دوست محترم (۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۱) ایشان بعد از شنیدن استدلال من قبول کرد که «بازگشت علامه از دماوند بین سه تا ده روز پس از شهادت دامادش است و جلسه تسلیت علامه از اساس دروغ است - به دلیل روشن بالا [امتناع عدم اطلاع خانواده] - و اینکه چه چیزی در آن مطرح شده سالبه به انتفای موضوع است.» راز سه تا ده روز را پرسیدم گفت مجلس سوم و هفتم مرحوم پدرش بوده که مادرش بعد از شرکت در مجلس ترحیم به عیادت پدرش آقای طباطبایی در بیمارستان رفته است.

مطابق همین محاسبه ساده یعنی آقای طباطبایی حوالی ۱۷ تا ۲۴ شهریور از دماوند به بیمارستان قلب شهید رجایی تهران منتقل شده است. در زمان اقامت آقای طباطبایی در دماوند در شهریور ۱۳۶۰ هیچیک از اعضای خانواده قدوسی حضور نداشته اند تا شاهد ملاقات ایشان با کسی باشند. در زمان شهادت علی قدوسی همسر و فرزندان برای زیارت مشهد مشرف شده بودند. تنها شاهد مستقیم و حسی قضیه در دماوند خانم منصوره روزبه همسر آقای طباطبایی است که تا کنون چیزی را تکذیب نکرده است، اگر خبرگزاریهای حکومتی او را تحت فشار نگذارند!

پ. در همین فاصله احتمال ملاقات ذوالمجد با آقای طباطبایی برای تسلیت منتفی نیست. یعنی محال بودن قضیه باطل شد. اما اینکه خانواده ذوالمجد مدعی است در شش ماه آخر حیات آقای طباطبایی وی ملاقاتی با ایشان نداشته چرا که خانواده اش را در جریان نگذاشته، این خبر ثقه را چطور دوست محترم تلقی به قبول کرده است؟! با توجه به علاقه زائد الوصف سیداحمد ذوالمجد طباطبایی (فرزند سید حبیب الله) وکیل دادگستری متوفای بهمن ۱۳۷۳ به آقای طباطبایی آیا یک سال یا شش ماه سر نزدن به مراد برای مرید بعید نیست؟ خصوصاً زمانی که یکی از بستگان ایشان از دنیا رفته باشد؟ و بویژه وقتی آقای طباطبایی در بیمارستان قلب تهران یا در منزل در قم یا در بیمارستان آیت الله گلپایگانی قم بستری بوده، خیلی بعید است ذوالمجد به عیادت ایشان نرفته باشد.

ت. آنچه این ملاقات برای تسلیت در دماوند را تضعیف می کند اینهاست:

یک. نقل خانم منصوره روزبه: «من رادیو را باز کرده بودم که خبر شهادت آقای قدوسی را اعلام کردند. همین که خبر را شنیدم، رادیو را خاموش کردم. حاج آقا همان روز [۱۴ شهریور ۱۳۶۰] از حال رفت و سریع به بیمارستان قلب تهران بردیم. یک هفته بیمارستان بودند. بعد ایشان را به قم منتقل کردیم.» (۴۹) در مقدمه این مصاحبه آمده است: «این روزها بعضی افراد قصد دارند چهره‌ای از عده‌ای علما نشان دهند که گویی مخالف انقلاب بوده‌اند.

یکی از این علما مرحوم علامه طباطبایی است. برای همین خدمت شما رسیدیم تا پیرامون برخی مسائل مناقشه آمیز روشنگری فرمائید.» (۵۰)

دو. نقلهای متهافت راویان از ذوالمجد درباره جزئیات این ملاقات که در گفتار اول این سلسله مباحث به آن اشاره کردم. (۵۱)

ث. در مقابل روایت همسر عبدالباقی می تواند مؤید تلقی شود: «آقای طباطبایی تابستان سالهای آخر از جمله سال ۱۳۶۰ به «احمدآباد دماوند» می رفتند نه جابان دماوند. در آن سال آقای طباطبایی «تا اواخر شهریور ۱۳۶۰» در دماوند بودند و بعد به دلیل کسالت به قم منتقل می شوند. روز مراجعت ایشان به قم مصادف بوده با سه روزگی نوه چهارم پسری ایشان همانام با خودشان محمدحسین. خانم حائری دقیقا به یاد دارد که نوزادش را می برد تا پدربزرگ او را ببیند. آقای طباطبایی در ماههای آخر نسبت به گذشته ساکت تر شده بودند، اما اعضای خانواده را می شناختند.» (۵۲)

ج. همانگونه که گذشت آنچه می تواند فصل الخطاب باشد پرونده پزشکی آقای طباطبایی در بیمارستان قلب تهران حاوی روز بستری شدن و ترخیص ایشان از این بیمارستان است.

فرضا روایت ذوالمجد و تسلیت وی به آقای طباطبایی قابل مناقشه باشد - که خالی از مناقشه هم نیست - عبارت «تنها شهید این انقلاب اسلام بود» از چهار ناحیه مستقل دیگر به شکل مسند در دست ماست. در حد تحقیق من محکم ترین سند آن روایت محمداسماعیل صائنی زنجانی است. (۵۳) به عبارت دیگر آقای طباطبایی عبارت حکیمانه «این انقلاب یک شهید داشت و آن اسلام بود» را در مواضع مختلف با خواص معتمد در میان گذاشته است. قابل درک است که ایشان آن را به خانواده قدوسی نگفته باشد. اما خانواده محترم قدوسی صدور آن را مطلقا انکار می کنند اصلا مسموع نیست. اما از عبارت مذکور مهم تر مواضع انتقادی آقای طباطبایی درباره

انقلاب، نظام و شخص آقای خمینی است. تحقیق من تا اینجا با ادله متعدد متقن این امر را بر کرسی نشانده است، و همین امر موضوع اصلی این سلسله گفتارها بوده است، والحمدلله.

بعد از این تحلیل انتقادی طولانی برای دوست گرامی محمدحسین قدوسی و مادر محترمشان سرکار خانم نجم السادات طباطبایی (قدوسی) سلامتی، عافیت و توفیق مسئلت دارم. از همه شنوندگان، بینندگان و خوانندگان محترم هم که این مباحث را با صبر و عنایت دنبال کردند تشکر می کنم. از دستیاران افتخاری این تحقیق هم تشکر ویژه دارم. والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.



جمع بندی

کتابی که در سال ۱۳۲۲ آقای قاضی دستور داد با آمدن خمینی به جای متن عرفانی خوانده شود مربوط به نادرشاه بوده است. آقای قاضی احتمالاً می خواسته به مهمان تازه وارد بفهماند او از سنخ عارفان نیست، از سنخ شاهان و صاحبان قدرت سیاسی خواهد بود.

سید عبدالله انوار هم آقای طباطبایی را فیلسوفی معرفی می کند که گفته در این انقلاب تنها یک نفر شهید شد و آن اسلام بود.

محمدحسین قدوسی و اینجانب دو جلسه در اسفند ۱۴۰۰ و اردیبهشت ۱۴۰۱ دوستانه گفت‌وگو کردیم. خوشحالم که دیانت و اخلاق آقای طباطبایی را در بازماندگانش در عمل مشاهده کردم، هم در نامه فرزند ایشان و هم در نوشته و گفتگوی نوه آن مرحوم. دوست گرامی با جریان رسمی در حمله به اینجانب مطلقاً همراهی نکرده است. انصاف و جوانمردی ایشان قابل تقدیر است.

اکنون که سرکار خانم قدوسی مطلع شدند که رسانه‌های حکومتی از زبان ایشان بر علیه برخی منتقدان چیزهایی نوشته‌اند که ایشان برزبان نرانده، آیا در آینده باز با این رسانه‌های دروغ‌پرداز مصاحبه می‌کنند بدون اینکه بر خروجی مصاحبه‌ها مراقبت داشته باشند؟

هر امر منسوب به هر شخصیتی از جمله آقای طباطبایی ابرازشده از سوی هر کسی با هر گرایشی باید با موازین تاریخی انتقادی سنجیده شود، اگر سازگار با آن موازین و قرائن صدق بود در حد «یک نقل تاریخی ظنی قابل اطمینان» پذیرفته می‌شود، در غیراین صورت - ناقل هر که می‌خواهد باشد - پذیرفته نیست.

روش تحلیل مباحث اجتماعی و سیاسی در علوم اجتماعی تبیین می‌شود. با روش حکمت نظری و تشخیص عقلی در الهیات و فلسفه نمی‌توان سراغ حکمت عملی و مباحث تاریخی، سیاسی و اجتماعی رفت.

تفکر آقای طباطبایی و هیچ متفکر دیگری کلیدی نیست که بتوان همه قفل‌های معرفتی در همه ساحت‌های عالم و آدم را با آن گشود. امتیاز آقای طباطبایی در برخی مباحث فلسفی و الهیاتی و تفسیر آیات قرآن مرتبط با این حوزه هاست، نه چیز دیگر. در سیاست و اقتصاد و مدیریت قرار است از کدام توصیه‌المیزان یا نه‌ایة الحکمة استفاده شود؟!

این ادعا که عدم شرکت آقای طباطبایی در همه پرسش‌های جمهوری اسلامی و قانون اساسی به این دلیل بوده که صندوق سیار به منزل ایشان نیآورده‌اند بسیار عجیب و غریب است! آیا آقایان شیخ مرتضی حائری و سید احمد خوانساری هم به همین دلیل رای نداده بودند؟!

با اینکه آقای طباطبایی از ترور دامادش علی قدوسی مطلع شده بود عکس العمل مناسب نشان نداده بود. خانم قدوسی همین را دلیل بر بی اطلاعی پدرش از شهادت همسرش دانسته است: «راستی چگونه ممکن است علامه از این قضیه خبردار شوند و «آب از آب تکان نخورد»؟» اما اطلاع آقای طباطبایی از مرگ دامادش محرز است، پس عدم عکس العمل مناسب مورد انتظار دختر از پدرش دلیل دیگری داشته است.

آن دلیل می تواند به موضع آقای طباطبایی درباره انقلاب و نظام مرتبط باشد. کسی که اولین شهید این انقلاب را اسلام می دانسته است طبیعی است که عکس العملش نسبت به ترور دادستان کل انقلاب حتی اگر شاگرد و دامادش باشد مشابه عکس العمل رهبر جمهوری اسلامی یا همسر و فرزندان آن دادستان نباشد.

آقای طباطبایی حقیقتاً از انقلاب، نظام و نحوه مدیریت کلان کشور ناراضی بود. خانواده محترم قدوسی تا به این زمینه فکری آقای طباطبایی اذعان نکنند نمی توانند داوری صحیحی نسبت به عبارت مشهور «اسلام اولین شهید انقلاب» و مناسبات ایشان و آقای خمینی داشته باشند.

فرضا روایت ذوالمجد و تسلیت وی به آقای طباطبایی در دماوند قابل مناقشه باشد - که خالی از مناقشه هم نیست - عبارت «تنها شهید این انقلاب اسلام بود» از چهار ناحیه مستقل دیگر به شکل مسند در دست ماست. محکم ترین سند آن روایت صائنی زنجانی است.

اما از عبارت حکیمانه مذکور مهم تر، مواضع انتقادی آقای طباطبایی درباره انقلاب، نظام و شخص آقای خمینی است که ادله متعدد متقنی بر آن در دست است.

یادداشت‌ها:

۱. [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۵](#): تحقیقی درباره مناسبات خمینی-طباطبایی (۱ اسفند ۱۴۰۰).
۲. در این فاصله وبسایت الف دو واکنش به این سلسله مباحث منتشر کرده است: محسن سلگی، آیا علامه طباطبایی مقابل امام خمینی بود؟ (۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۱)، و واکنش عماد افروغ به ادعای محسن کدیور درباره علامه طباطبایی (۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۱).
۳. در این پیامها به این مسئله به اختصار اشاره کردم: [نوروز ۱۴۰۱](#) (۲۹ اسفند ۱۴۰۰)، و [عید سعید فطر ۱۴۰۱](#) (۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۱).
۴. فعالیت در اینستاگرام را از بهمن ۱۳۹۴ شروع کردم: [آغاز به کار صفحه کدیور در اینستاگرام و تویتر](#) (۱۲ بهمن ۱۳۹۴). سه سال قبل در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۹۸ صفحه اینستاگرام من برای همیشه مسدود شد! اینجا توضیح دادم: [پس از ترور از هر حیث محکوم سلیمانی](#) (۱۸ دی ۱۳۹۸). صفحه دوم اینستاگرام من یک هفته بعد «از صفر» شروع به فعالیت کرد: [نشانی صفحه جدید در اینستاگرام](#) (۲۱ دی ۱۳۹۸). یک ماه هم لایو اینستاگرامی من (ظاهرا در اوایل بهار ۱۴۰۰) مسدود شده بود.
۵. سازمان پژوهشگران ایرانی سبز اندیش (سپاس). مسئولیت کامل جلسه به عهده سخنران است.
۶. [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۵](#): تحقیقی درباره مناسبات خمینی-طباطبایی (۱ اسفند ۱۴۰۰).
۷. میرزا محمدعلی ادیب تهرانی فرزند میرزا محمدتقی حکیم باشی متولد ۱۳۰۲ق [۱۲۶۴ش] در تهران و متوفای ۱۳۶۹ق [۱۳۲۸ش] در قم و مدفون در قبرستان قم نو از شاگردان آقا شیخ عبدالکریم حائری یزدی در اراک و قم بوده است. از آثار اوست حاشیه بر مغنی اللیبیب و صراف الصرف در علم صرف (یادنامه آیت الله العظمی اراکی، به نقل از کتابهای آئینه دانشوران و گنجینه دانشمندان). آقای خمینی بخش از کتاب مطول را نزد او خوانده است. (اساتید و مشایخ امام خمینی، رضا استادی، آئینه پژوهش، شماره ۵۸ ص ۲)
۸. نصرت الله امینی، تاریخ مصاحبه ۱۴ می ۱۹۸۳، شهر آناندل ویرجینیا، مصاحبه کننده ضیاء صدقی، نوار شماره ۵، تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، به کوشش حبیب الله لاجوردی. از فاضل محترم محمدکاظم تقوی عضو دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی دفتر قم که مرا از این منبع مطلع کرد تشکر می کنم.
۹. وبسایت مکتب وحی (ناشر آثار سیدمحمد محسن حسینی طهرانی)، تاریخ انتشار ۱۷ ربیع الاول ۱۴۴۱ق (۲۴ آبان ۱۳۹۸) است. این پرسش و پاسخ شش ماه بعد از درگذشت نویسنده منتشر شده است. از دوست ناشناخته ای که مرا از طریق ایمیل از این پرسش و پاسخ مطلع کرد تشکر می کنم.
۱۰. این روایت را در انتهای جلسه قبل نقل و نقد کردم: [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۵](#): تحقیقی درباره مناسبات خمینی-طباطبایی (۱ اسفند ۱۴۰۰).

۱۱. حسین انصاریان، عرفان اسلامی: شرح مصباح الشریعة، باب ۵۷: در مدح حلم، حلم و بردباری ملا مهدی نراقی، (تهران: دارالعرفان، ۱۳۸۶)، ج ۱۰، ص ۲۸۳-۲۸۵ (با تلخیص). نویسنده هیچ سندی و مدرکی برای این حکایت ارائه نکرده است! از دوست ناشناخته ای که مرا به اصل این حکایت (بدون منبع) راهنمایی کرد تشکر می کنم.
۱۲. آرته: تاریخ شفاهی فرهنگی و هنر و ادب معاصر ایران، عبدالله انوار، جلسه اول مصاحبه، تاریخ مصاحبه: بهمن ۱۳۹۷. از دوست محترمی که نشانی این منبع را داد تشکر می کنم.
۱۳. تماشای فرزاندگی و فروزندگی، برگرفته از مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های محمدتقی مصباح یزدی درباره علامه طباطبایی، گردآوری، تدوین و تبویب غلامرضا گلی زواره، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶، ص ۸۱-۸۰. این منبع را هم دوست ناشناخته دیگری معرفی و ارسال کرده است. با سپاس از وی.
۱۴. ص ۱۰۵-۱۰۶. ضمنا در این کتاب این قضیه نیز آمده است: سیداحمد شبستری از دختر علامه خواستگاری کرد و چون جواب رد شنید اشکالاتی بر تفسیر المیزان نوشت «حول المیزان» به عربی منتشر شد. طولی نکشید که این جوان فوت کرد و علامه برایش استغفار کرد. (پیشین، ص ۲۶-۲۸، با تلخیص)
۱۵. بنگرید به [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱](#) (۲۱ آذر ۱۴۰۰)
۱۶. پیشین.
۱۷. انتهای [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۴](#)، (۱۳ بهمن ۱۴۰۰).
۱۸. [واکنش خانواده محترم قدوسی](#) (۱۴۰۱/۲/۱۸).
۱۹. [انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی](#)، گفتگوی محسن کدیور با نجمه حائری یزدی، (۱۲ دی ۱۴۰۰).
۲۰. اطلاعیه‌های مورخ ۱۴ و ۱۸ شهریور ۱۳۹۵ ایشان در باشگاه اندیشه.
۲۱. در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و [آن اسلام بود](#) (۲۴ آبان ۱۳۹۵)، [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱](#) (۲۱ آذر ۱۴۰۰)، و [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۴](#)، (۱۳ بهمن ۱۴۰۰).
۲۲. «همین که وی تن به مصاحبه‌های مبتذل با خبرگزاری‌های دروغ‌پرداز نظام تا کنون نداده است نشانه سلامت نفس وی است.» [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱](#) (۲۱ آذر ۱۴۰۰)
۲۳. «نظام جمهوری اسلامی معرفی آقای طباطبایی را منحصر به روایت خانواده قدوسی (جناح حکومتی خانواده مرحوم طباطبایی) کرده است. این همان روایت رسمی برای مصادره و تحریف آقای طباطبایی است.» [انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی](#) (۱۲ دی ۱۴۰۰)

۲۴. پاورقی شماره ۷: «خانم نجمه سادات طباطبایی همسر علی قدوسی دقیقا و مکررا درباره آقای طباطبایی همان را بر زبان می راند که نظام انتظار دارد.» [انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی](#) (۱۲ دی ۱۴۰۰)

۲۵. متاسفانه این نکته در مقاله برجسته است، اگرچه صریحا ابراز نشده است.

۲۶. اگرچه لازم است نام این افراد ذکر شود، به دلیل تاکید دوست محترم از ذکر نامشان می گذرم.

۲۷. به دلیل نکته مذکور در پاورقی قبلی از ذکر نامش اجتناب شد.

۲۸. راستی دوست محترم این عبارت مرا ندیده است؟! «از منظر «اجتهاد در اصول و مبانی» و نیز تاریخ‌نگاری مدرن ملاک اعتبار خبر منحصر به بررسی سلسله سند و ضوابطی از قبیل اخبار مسند و مرسل، واحد و مستفیض و متواتر نیست، ضابطه اعتبار احتمال صدق و برخورداری از قرائن داخلی و خارجی وقوع است، یعنی خبر از سازگاری درونی و سازگاری بیرونی با آراء گوینده و شواهدی از معاصران و زمینه هماهنگ برخوردار باشد. از این منظر - که به نظر من رویکرد اولیه اصولیون شیعه بوده و من نیز خود به آن عمل می کنم - خبر اولین شهید اسلام آقای طباطبایی برخوردار از کلیه موازین اعتبار تاریخی است. میزان اعتبار آن هیچ کمتر از دیگر وقایع تاریخی چه در تاریخ اسلام و چه در تاریخ معاصر نیست. در هر حال این خبر واحد ثقه (مطابق موازین اجتهاد سنتی) یا خبر محفوف به قرائن مطمئنه یا قطعیه (مطابق موازین اجتهاد در اصول و مبانی و ضوابط تاریخ‌نگاری مدرن) خبری معتبر است و هیچ خدشه ای در حجیت (به زبان سنتی) و اعتبار (به زبان مدرن) آن نیست.» [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱](#) (۲۱ آذر ۱۴۰۰)

۲۹. صحیفه امام، پیام ۳ اسفند ۱۳۶۷، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

۳۰. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۵ آبان ۱۳۶۰، ص ۱۰.

۳۱. به ترتیب ۱۵ و ۱۶ شهریور ۱۳۶۰، روزنامه جمهوری اسلامی.

۳۲. [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱](#) (۲۱ آذر ۱۴۰۰)

۳۳. پیشین.

۳۴. [بزرگانی که با جمهوری اسلامی بیعت نکردند](#) (۱۴ فروردین ۱۳۹۶)

۳۵. [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۴](#)، (۱۳ بهمن ۱۴۰۰).

۳۶. مصاحبه گران: امین صبحی و مریم عاقلی.

۳۷. مصاحبه گر: محمدجعفر بگلو.

۳۸. «ابراهیمی دینانی: هرگز کلامی در ردّ انقلاب از علامه طباطبایی نشنیدم/ کدیور از قول من بی خود گفته!» (خبرگزاری تسنیم،

۲۳ آذر ۱۴۰۰)

۳۹. این کلیپ صوتی حدود هفت دقیقه است که با عکسهای مجلس تصویری شده است. از دوستی که این کلیپ را در اختیارم گذاشت تشکر می‌کنم. تاریخ مجلس متخذ از روزنامه جمهوری اسلامی است.
۴۰. همسر دوم آقای طباطبایی در دیگر منابع خانم منصوره روزبه معرفی شده است. خانم قدوسی ایشان را معصومه خانم معرفی می‌کند. همسر اول ایشان مرحومه قمر السادات طباطبایی در فروردین ۱۳۴۴ از دنیا رفته بود.
۴۱. مرحوم پدرم از شهادت آقای قدوسی خبر داشتند/ ماجرای شفا یافتن بیمار، ۶ مرداد ۱۳۹۵، مصاحبه نجمه‌سادات طباطبایی (قدوسی) با همشهری آیه، خبرگزاری تسنیم.
۴۲. «خاطراتی از ناگفته‌های شگرف علامه طباطبایی / به پسر می‌گویم اگر پدرت شهید نبود شاید امروز مثل بچه بعضی‌ها بودی!»، مصاحبه مورخ ۸ اردیبهشت ۱۳۹۳ خانم نجم السادات طباطبایی (قدوسی) با خبرگزاری فارس.
۴۳. وفات آقای طباطبایی ۷۲ روز بعد از ترور دامادش اتفاق افتاده، نه ۴۰ روز بعد از آن.
۴۴. «اینها شاگردان مرا می‌کشند»، گفتگوی اختصاصی با منصوره روزبه همسر علامه طباطبایی درباره روش و منش علامه در دوران مبارزه، عصر/اندیشه، مجله فرهنگ و علوم انسانی، سال دوم، شماره ۹، آبان ۱۳۹۴ ص ۱۴۵-۱۴۴.
۴۵. مرحوم پدرم از شهادت آقای قدوسی خبر داشتند/ ماجرای شفا یافتن بیمار، ۶ مرداد ۱۳۹۵، مصاحبه نجمه‌سادات طباطبایی (قدوسی) با همشهری آیه، خبرگزاری تسنیم. آخرین عبارت مصاحبه منتشرشده: «ما فکر نمی‌کردیم که نمی‌داند». ظاهراً به قرینه سیاق «ما فکر می‌کردیم که نمی‌داند» درست است.
۴۶. گفتگو با سیدمحمد موسوی بجنوردی، مژگان ایلانلو، خردنامه: جان جهان، ویژه نامه ای درباره علامه طباطبایی، ضمیمه هفتگی اندیشه همشهری، ۲۵ آبان ۱۳۸۴، شماره ۷۶، صفحه ۲۱. متن کامل این قسمت از گفتگو را قبلاً نقل کرده بودم: [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۴](#)، (۱۳ بهمن ۱۴۰۰).
۴۷. [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱](#)، (۲۱ آذر ۱۴۰۰).
۴۸. [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۵](#) (۱ اسفند ۱۴۰۰).
۴۹. «اینها شاگردان مرا می‌کشند»، گفتگوی اختصاصی با منصوره روزبه همسر علامه طباطبایی درباره روش و منش علامه در دوران مبارزه، عصر/اندیشه، مجله فرهنگ و علوم انسانی، سال دوم، شماره ۹، آبان ۱۳۹۴ ص ۱۴۵-۱۴۴.
۵۰. سردبیر این مجله پیام فضلی نژاد (متولد ۱۳۵۹) است. ماموریت این مجله ۴ زبانه با امکانات ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «مهندسی فرهنگی» است. در ذیل همین مصاحبه پرسش و پاسخی با برادرزاده منصوره روزبه بدون ذکر نام کوچک و هر نوع معرفی به چشم می‌خورد. دیگر مطالب پرونده آقای طباطبایی در همین شماره از سنخ تاریخ سازی و - به زبان دقیق تر - تحریف تاریخ خصوصاً تاریخ فکری است. مدعایی که در مقاله مطول رساله سیاسیات علامه طباطبایی (ص ۱۳۳-۱۴۴) توجیه شده قابل توجه است. مقایسه این مصاحبه با مصاحبه قبلی منصوره روزبه خالی از لطف نیست: یک زندگی آرام، گفت و گو با

همسر علامه طباطبائی، صفر مسعودی، خردنامه همشهری، ضمیمه هفتگی اندیشه، شماره ۷۶، ۲۵ آبان ۱۳۸۴. (این پاورقی برگرفته از مطلب قبلی من است: چرا اولین شهید این انقلاب اسلام بود؟ ۱۵ شهریور ۱۳۹۵)

۵۱. «مکان واقعه، اجاره ای بودن آن خانه، اسم کوچک راوی طبقه اول (ذوالمجد طباطبایی)، اینکه ناقلی که من از وی مطلب را شنیده ام در طبقه اول راویان بوده یا طبقه دوم، غیر از ذوالمجد چه کسان دیگری از اعضای حلقه تاویل و غیر آنها در آن جلسه حضور داشته اند» [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱](#)، (۲۱ آذر ۱۴۰۰).

۵۲. [انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی](#)، گفتگوی محسن کدیور با نجمه حائری یزدی، (۱۲ دی ۱۴۰۰).

۵۳. دوست گرامی در گفت‌وگوی دوم گفت: «ظاهراً اواخر دهه شصت شبی یا دیروقت در تبریز در حاشیه یک گردهمایی درباره علامه با مرحوم صائنی زنجانی و دکتر ابراهیمی دینانی از هر دری سخنی رفته است، اما صائنی به چنین عبارتی از علامه اشاره نکرده است. اگر این عبارت را از علامه شنیده بود حتماً آنجا نقل می کرد.» گفتم عدم نقل در آن مجلس دلیلهای دیگری می تواند داشته باشد و مناقشه شما متأسفانه مسموع نیست.

سخنرانی زنده همراه با پرسش و پاسخ

۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۱، ۱۴ می ۲۰۲۲



kadiyar.com

<https://kadiyar.com/19519/>
kadiyar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.

